


۱۱۹

بازدید شد
۱۳۸۴

بازرسی شد
۳۶ - ۳۶

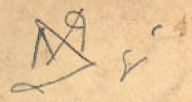
۱۰۹۸۸-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۸۷۴۲۷
کتاب با عنوان (الفیه سلفیه)	مؤلف	
موضوع		شماره قفسه ۹۹۴۹

کتابخانه مجلس شورای ملی
۹۹۴۹
تاریخ ثبت ۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۹۹۴۹

43B



724
P11

724
P11



~~29~~ 29



خطی - فهرست



کتابخانه مارشی

بسم الله الرحمن الرحيم

عسر این حافظ روایت میکند که در بلاد هند زنی بود
که در ناکردن مشهور شده و قریب با سوار مردی مقاربت
کرده بود و هم او درین نظر فارغ از فیه خانیم مشهور شده
و اتفاقاً درین جماع ماری نام داشت و شهرت تمام پیدا
کرده بود و بعضی از طرفاء و محو بها تعلیم جماع از افیه خانیم یاد
میکردند و روی از طرفاء جمعی بودند در پیش وی و درین
معاشرت و صحبت غریبه که متعلق به جماع بود حضرات از
افیه خانیم خواش نمودند که در باب جماع چه کرد و چه است

محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

بعضی را بیان نماید که مزید محبت نشود و در حق ما باشد
و چهره های ناشایسته که ترک اولان زمر است بحکم افیه خانیم
در جواب گفت ای دختر آن اولان برای شما نصیحت تمام
زنانیکه نزد شوهرهای خود وارد میشوند با لباسهای
پاک و پاکیزه و با بروی و صورتی پاک و شمای هر روز
و حجه گشت های خود را شل زغال سیاه نموده و ریخته
طبیعه بر سر بزنند و با رقیهای کوناگون بر خودارایش
بجای یکدیگر بزنند و مانند که بارایش زان طالب باشد
و محض دیدن زینت و آرایش شمارا حالت شہوت برآورد
زیاده شده و بجزکت آمده و تمام حاصل میانید

و بار سوال نمود که از برای ما چه لازم است که موجب
زیادتی محبت و لذت شوهر باشد جواب داد و گفت که
بین ملاقات با شوهر و قبل از مباشرت عرض محبت
و ناز عشوه بکار برید و سرین خود را با عروسش وی داد
و از لعل و لبست بوسه داد و عاشقانه بهم چید و از هر دو
طرف میل غالب و شهوت غالب می شود بعد بند
شکوار کشاده و در میان دوساق چون بونیت
رفته و ذکر خود را بر موضع زینایت می نهد و بعد و غل
می کند و حین کار کردن که از طرفین انزال شد از برای
محبوبه غایت لذت بسیار باشد و بعد از انزال مرد آنچه بر

بر محبوبه لایق است بر پشت بخوابد بصدای ذکر لغزش صفت
لغزش و بعضی از صیغهای مذوق و شوق نموده این
وضع حرکات موجب جلب محبت و قلوب محبوبه را
برای مرد نامشده و تودت نهایت پیدا میکند و با
سوال نمود که عاقلانم جان شما با حسن اراکس عوفا
کرده اید و از سر یکی خبری اخذ کرده اید و ازان و ادیهان
برای ماعیان و ازان انواع جماع از برای مایان نمید
ما هم ازان معاشرت نیازمند شویم جواب داد
که ای دختران شما یک سوال از من نمودید که میتوانم
از شما مخفیان نمایم زیرا که دانستن شما لازم است

و انواع اسم و رسم جماع یا دکنسم که بالذت کوکلو
 تنگد و شود و از هر نوع او یک قسم شهوت حاصل نمائ
 و زیادتی غیبت مردان از برای شما باشد و لغت
 و مودت آنها پیش شود و دانا و وف و ضا و هیبت
 و با آنها در عیش و عشرت خواهد شد و نیت و شکل جماع
 و قیام او بر شش نوع تقسیم شده است اول
 استغنی ۱ مقود ۲ مضطجاع ۳ تطباح
 ۴ انحاء قیام و این شش نوع هر کدام به نوع است
 و درین نظر فایده بسیاری نامزد گشته استغنی یعنی محبوبه بر
 بروی پش خوابد و مجامعت نماید و آنکه در میان مردان

نوع

جماع معمولی و متواتر شود این است بجز این جماع بلند شده
 و این استغنی برده نوع است اول محبوبه بر پشت خوابد و
 ساقهای خود را بطرف خود بکشد و مرد هم میان دو ساق
 او رفته و بر روی ناخنهای استاده و بر روی شکم او
 پا افتد و شلت ندید بلکه عاشانه چیده بوسه نماید و با حرص
 و قبال زربانش را گرفته و لبهایش را بکشد و با نغمه های
 حلقی و صدای دماغ ذکرش را بر فرج او ادخال نماید
 و تا ظاهر شدن کله اش بکشد و مجدداً ادخال کند
 و بعد در اعوشش بکشد و در برد آوردش غالی شود
 تا آنکه بالذت عجزیه و شهوت غریبه انزال شود و اسم

خلی - فهرست

این نوع جماع را نیک عاده می‌نامند و بوی خوش
 بخوابد و ساقهای خود را دراز نماید و مردم بر روی او بخوابد
 و ذکرش یا بر کمر یا بر زانو بکشد و در این صفت شهوت
 حاصل میشود با قوت و صلابت ذکر خود را با قوت
 باز و باز و شدت بوضع فرج را و حمله نماید و بعد از او
 متحمل شده شال عاشق چاره گاه نخست و گاهی بوی
 عشق درونی آتش گرفته اضطراب نماید و گاه حرکت
 و گاه سکوت کرده و در وقت انزال لذت حاصل شود
 که با فوق آن لذت تصور نشود و اسم این نوع جماع
 را معاده می‌نامند سیم مجرب بر پشت بخوابد و در وقت

۵
 خود را در زیر سر خود بکشد و پایهای خود را بلند نموده
 بطرف خود بکشد و مردم بر او بکشد ناف خود را بر ناف
 او گذارد و ذکرش را بر فرجش بخشد و ده مرتبه بکشد
 و نعل کند و مجرب فرج خود را بالا کشیده و مردم او را
 بطرف خود بکشد و بعد از آنکه تمام ذکر خود را داخل نمود
 و بشرق شروق بدین احوال انزال نماید و اسم این نوع
 را طای مصدیری می‌گویند چهارم مجرب بر پشت بخوابد
 و یکپای خود را به او بلند نماید و فلما شهوت کند و مردم
 هم میان ساقش رفته و در آن وقت شهوت تمام
 حاصل میکند و کلمه ذکرش را در میان فرج او زنی

کشف در غایت لذت و محبوبه در کمال شهوت چشمانش
 بر کرد و بدشش بلرز می آید و زکشت زرد شود و بگوید
 ای جان من صبر کنن مجال نماید لطیف نماید هسته
 مشغول باشد و بعد تمام داخل نموده تا انزال شود
 و اسم این نوع جماع را نیک مخالف می گویند پنجم محبوبه
 بروی شپ نخابد و بر زیر کمرش تکیه بکند و پوینا
 بر زیر سرش بکشد و کونش پدا شود و مرد حشم بر آید
 او رفته و سر ذکر را تر نموده و بر سرین او بنهد و از کوشتهای
 کون محسوبه گرفته و بر جلو خود بکشد و او حال نماید و
 کمال صفای دای و دماغ بطور در آید و با محبت با جد

لا

عتوه ناز کریمه نماید و بگوید ظالم مرا بخانیدی و با ناز شکو بکند
 و کونش را بلبس میکند و مرد هم کوشتهای کونش گرفته
 و با شراق شراق بنهد اگر زیاد نماید ذکرش را پر و
 آورده و پاک کرده مجدداً او حال نماید و این نوع جماع
 مصالحت محبوبه است و مرد دلجوئی از محبوبه نماید و موجب
 ذوقیابی و محبت و بدست آوردن دل محبوبه می شود
 و اسم این را نیک فنی تعمیر کرده ششم محبوبه بروی پشت
 بخابد و پایهای خود را بلند نموده بطرف نبش بکشد و فرج
 زبانش مثل سینه غار ظاهر و هویدا شود و مرد هم توت
 کون را با زور داده و ذکرش را پر و آورده و او حال

خلی - قدرت

۴۹

محبوب اسم با صدای نغمه و مانع و نارشیده خود را بجا ببرد
 و باین نوع هر دو انزال شوند و اسم این را فیا قسی میگویند
 و اسم محبوبه بر روی پشت بخوابد و مرد در میان دو ساق او درشته
 و محبوبه از زیر و پای خودش را بر او چیده و بر طرف خود
 بکشد و مرد هم از بالای سرین گرفته و در کشش را بفرج او
 بگذارد و تا هر دو باین تفریح انزال شوند و اسم این نوع را
 نیک عاود میگویند قسم ثانی قعود یعنی نیکه در جایی نشسته
 جماع نمایند و این هم بر پنج نوع است موصوف ذکر را
 بفرج محبوبه ادخال نماید و هر دو نشسته ساقهایش را بزرزد
 اندخته و زانهایش را بر یکدیگر مقابل نماید و تمام ذکرش را

ادخال

ادخال نماید که دیگر در پروان خیزی باقی نماند و باین نوال
 انزال شود و این نوع جماع کردن اسمش را مرتفع فیانند
 و این نوع جماع کردن باید شخصی باشد که در او در نهانست
 قوت و طبع تر شود و الا بهر مرد ممکن نمی شود قسم ثالث
 اصطیاع یعنی نیکه بر روی پهلو بخوابد و پایهایش را بلند کند
 و مرد هم بر رویش بخوابد و یکدانش را در زیر و یک دست
 دیگر در روی براغوش کشیده شکم بر روی شکم زن را بر زنار
 چسبانید و در محبوبه یکدانش را بر روی جوان اندخته
 و ذکر را بفرج زربایش گذارند تا بدین نوال انزال شوند
 اسم این را رقی الطحال میگویند و دوم محبوبه بر طرف

چپ بخوابد و ساقهایش را بلند نموده و مرد هم برویش
خوابیده و یکپاشی در میان ران محبوبه کند آشفته و در آن
بر زنده را و نهاده بعد بر فرجش اذخا نماید و تا وقت
انزال مرد در حرکت بیا فسد و اسم این نوع جماع را نیک
حکما میگویند سیم محبوبه خوابیده صورتش را بر طرف
زین برگردانیده و مرد هم برویش خوابیده و یکپاشی را
در آن کند و پای دیگر را در میان دو ساق چون بطور مجامعت
کندارد و بعد از خود را مثل تیر فرج متقابل کرده و سرش را
بوضع زین نهاده و هم مرتقای کل بید و نضار بقوت
تمام زور داده و داخل کند گاه بکشد باز بندد تا بدین تنوال

انزال

تا وقت انزال در حرکت غالی نباشند و اسم این نوع جماع
نیک عقلانی میماند چهارم محبوبه بر پهلوئی طرف
راست خوابیده و پایهایش را دراز نماید و مرد هم بر پشت
محبوبه رفته و یکپاشی را بر روی محبوبه و پای دیگر را در میان
دو ران محبوبه نهاده و بعد در کشش را با آب دهن نموده
و در بامین فرج و کون بالیده بقوت شدت بکار و طی
مشغول شود و در وقت قریب با انزال پروان کشیده
اذخا فرج نماید تا انزال شود و اسم این نوع جماع را
سلطن می نامند پنجم نیز محبوبه بر پهلوئی طرف راست
خوابیده و پایهایش را دراز نماید و مرد هم بر روی او

و ذکرش را بر موضع زپایش بگذارد و بعد از آن مال
 قدری کش نماید و بعد از آن پروان آورده پاک نماید و بگوید
 دو ساق او رفته و صلابت تمام حمله نموده مگر آنکه با قوت
 از آن قدری جلوه نماید که پروان آورده و گاه داخل کند
 و اسم این نوع جماع را نیک منفرج گفته اند ششم
 مرد بر طرف چپ مجبوره در طرف راست بخوابد و طرف
 چپ مجبوره را بر طرف خود و طرف راست مجبوره بر تن
 چپ خود کشید و بعد یک چرخه و زور ببرد و ذکرش را
 بر فرج مجبوره بزند و این نوع جماع زیاد دلپذیر و ذوقیاب
 می شود و اسم این را نیک و دایح می گویند ششم

بر

ششم مجبوره بر پهلوی چپ خوابد و پایش را دراز نماید
 و مرد هم در روی مجبوره دراز بکشد و از کوشش در میان
 دوران مجبوره بگذراند و با یک دست از زیر دست دیگر
 از بالا بغل گرفته و بر روی سینه اش بکشد و بکار خود
 ببرد و اسم این را ارضی می گویند ششم مجبوره بر طرف راست
 مرد بر طرف چپ بخوابد و مرد پستان راست مجبوره را
 در میان پستان خود گرفته و کون مجبوره مثل سپر در برابرش
 می آید و بعد مخالف و از بران سپر حمله نماید تا آنکه از آن
 شود و اسم این را نیک همین می گویند ششم مرد
 بر پهلوی چپ و مجبوره بر طرف راست و پستانهای مجبوره

بر من گرفته بکند و بعد ذکرش را باب دوم ترنوده و
 کند تا انزال شود. بسم این را نیک لف میگویند
 و هم محبوبه بر طرف چپ و مرد بر طرف راست بخوابد
 و پستانهای محبوبه را گرفته و فشار دهد و محبوبه بر باز کردن
 مشغول و شغوت بر مرد غلبه کرده ذکرش را بر آن
 فرج ز پایش ادخال نماید و بسم این را نیک
 کلاب میگویند قسم رابع تطبیح است یعنی اینکه
 خوابیده جماع نماید و این تطبیح برده نوع است اول
 اینکه محبوبه بر روی بخوابد و پایش را دراز نماید و
 بر روی ران او نشسته تا شغوت تمام حاصل کند

و

بر موضع زیبای او بگذارد تا انزال شود. بسم این را
 رحمت اصد میگویند و دوم محبوبه صورتش را برین
 گذاشته مرد در نهایت تحمل ذکرش را بر موضع مخصوص
 محبوبه ننهد تا انزال شود زیرا دل تیاب می شود که تغییر
 ممکن نیست و هم این را قاطط میگویند سیم آنکه
 محبوبه با یکرا نویسیه اش تمیسه داده با همان قرار میدهد
 بر روی بخوابد و سرین خویش را به او بکشد و
 مرد هم از پشت ذکرش را بنده نموده و تا این نوال انزال
 شود. بسم این جماع را خیر میگویند چهارم محبوبه
 بر روی بخوابد و مرد هم بر پیش پاقد و پاهایش را

در میان دو ساق محبوبه خاشاک و محبوبه با یک دست از پهلوی
 جوان گرفته و با دست دیگر بشکلم او چنانچه در خوش
 کشد و از لبهای یاقوتش کیده و تا این نوال نزال شود
 و اسم این نوع جماع را فحش نامیدند و هم محبوبه
 روی بخوابد و فرج ز پایی خود را کشاده و مرد بر روی
 پشت سوار شود و بر روی مکرش نشسته و بعد از آن
 را داخل کند تا نزال شوند و اسم این را مشق میابد
 ششم محبوبه بر روی بخوابد و پایی خود را بر روی سینه
 محبوبه بکشد و پایی دیگر بر سوا لبند نماید و مرد
 هم ذکرش را بر قوت تمام آورده و قبول خست

۱۱

از موده بر سرین سمن او دخول کند
 و بعد محبوبه با صند عسوه و نازیکه و عالم در چکاری نهم کشتی
 و با این نوع عسوه تا شکایت آنها نکند و مرد هم با نغمهای
 دماغ و صدای حلقی قریب با نزال محبوبه و زانو آورده
 و جوان از کسوه های نازنین گرفته و ذکرش را بیرون آورد
 و فرج ز پایی محبوبه نند و تلافی بخشش محبوبه می شود همان
 تمام حاصل می کند و اسم این نوع جماع را تحفین
 سیکونید مقم محبوبه رویش را با نکاح و دو و یک
 در آمده یعنی سرین خود را لبند نماید و مرد هم بر روی بر
 آمده ایر خود را بر زانو نزال دخول نماید محبوبه هم از غلبه است

سر از تکا برداشته و با کمال حرص و شدت و صدا
 دماغ و غنهای خلق و مرد و قریب با نزال و کشتن
 پروان آورده پاک نماید و باز بر فرج زپایش بنهد
 و زیاد صفا سلب دهد و این نوع جماع سها شده
 بفرج حافی هشتم مجوبه بر روی سینه بخوابد و ساقهای
 خود را دراز نماید و مرد هم بر روی دوران او نشسته
 و دستهایش را از زیر شکم مجوبه گرفته و از روی کواشت
 سرش و تنها را بند نموده و در آن حالت جمله نماید و
 مراد دل حاصل کند و ترجم این کتاب فرموده
 حد این مالک لذت این مکتوب جماع که مسطور شد بنید

۱۲

بر ابطه آنکه کلیتاً و جمیع قسام و انواع نجیب و غیره
 شده این مکتوب را اختیار و شتاب کرده و این سها
 شده بمقتضای نهم نیز مجوبه را از پشت نخوش گرفته و مرد
 بهدیکه چیده تا آنکه انزال شوند و هم این را مصلحت بسیار
 و هم مجوبه بر روی خوابد و پایهایش را بلند نماید
 و مرد هم بر روی در پشت و از هر دو درش گرفته و بزرگ
 زده و بر فرج زپایش دخول کند تا آنکه انزال شوند و
 در تنهای درجه و قیاب می شوند و هم این را نیک
 شایع میکند قسم خاص بخوابد یعنی مجامعت خم
 شدن و این هم برده نوع است اول آنکه مجوبه خم شده

مردم به پشت او رفته و از کمرش چسبیده و ذکرش را بزرگ
زنیایش نناده محبوبه شگایت میکند که بکدام از روی
با و طاق رفته در نجای معل صورت برده مرد سخن او اعتنا
نکنند و ذکر خود را بر فرج نازنین او برند و از شدت
حرص محبوبه مثل قوح کوفت نفسی شود و محاسن
جاریه این نوع است و مرد در محال فوت باشد و این
نوع جماع زیاد لذت که تحریر او ممکن نیست و این سبب است
الذات شده و دویم محبوبه مثل بهایم دستهای خود را برین
گذازد و مرد بر پیشش رفته از کمر آن نازنین بگیرد و اینکه
شهرت تمام حاصل کرده از بخارهای محسوسه

المر

آهسته آهسته بطرف خود بکشد بفرج زنیایش اقبال
ناید و باز بکشد پاک کند بین اسبیلین یعنی میان کمر
و کون او ببالد و باقبال تمام موضع زنیای او داخل کند
تا اینکه ازال شود و اسم این نوع جماع را غجاج سینه
سیم مرد نیز در روی دوشک نشسته و زانوی راست
خود را بلند نماید و زانوی چپ خود را در زمین محکم کند
و محبوبه نیز میثند و زانوی چپ را بلند نماید مرد از پهلوی محبوبه
گرفته بطرف خود بکشد و ذکرش را در نهایت عشق بزرگ
زنیایش دخول کند و مشوقه با کمال لغزات و با صدای
دماغ و نغمات مقلتی صدای اوف اوف امان ای پسر و

و غلام چه کاری آخر مرا بملاک کردی با این قسم ازال شود
 و اسم این را نیک عروج میگویند چهارم مشوقه باشد
 بهایم چار دست و پای خود را بر زمین بگذارد و بازوی خود را
 با پیش تنجه بدهد و دست بر دست گرفته با غنچه برید
 اصول مشول باشد و پایش را محکم نماید و مردم در پیش
 چالپر شراب گرفته و بر اصول کون نغمه پروازی نموده
 ترغم کنان پشت مشوقه رود و هر دو تنک زده قرار
 نمایند و این گونه حرکات محبوبه دل مردان را بدست
 می آورد و عموماً اوقات از ذوق صفا خالی نمی ماند و هم
 این نوع جماع را مسماة القوه میگویند پنجم محبوبه بر روی

از کمر

از او نیست نه تم شود و مردم هم بر پیش رفته و دریند زرد و پاست
 گرفته و سر محبوبه را بطرف خود بگرداند و از لبهای او بنای میکند
 بگذار و تمام قوه ثبوت سر ذکر را کرده محبوبه با دست
 خود از خال گسند و محبوبه با محال صفا آنها را زرع شود
 و بنای کریمه و زاری دهند و صین قریب با نزال زبان
 محبوبه را بکند و شکم او را تنگ با عویش کشد و با نشت
 لذت دست های خود را از زیر شکم محبوبه بندند تا اینکه
 ازال شود و با اسم این نوع
 جماع خلاصات میگویند ششم محبوبه بر روی دراز
 کشیده بخوابد و مرد نیز بر خودش قوام داده بسته

خلق - فهرست

بر روی مشو و بیاقد و تا خبر دار شدن محبوبه تا داخل کند
و محبوبه هم مشغول شود و نازند تا انزال شوند و هم این را
مساعده میگویند مقدم محبوبه چشم شده و با دست یک
گرفته و مرد هم در میان دورانش رفته و اگر کیویش گرفته
بطرف خود بکشد و دخول کند تا وقت انزال با ذوق
محبوبه را بگرداند و اسم این نوع جماع را ستانی میگویند
مستم محبوبه هم شده از آغوش پای خود بگیرد و مرد
شورت تمام حاصل کرده بلا توقف دخول نماید
و این قسم جماع سبب شده پس بیل غان تمام محبوبه بیل تمام
دست و پای خود را زمین بگذارد و ساقهای خود را از

بلند

بکشاید و مرد نیز یکایکش را بروی محبوبه بگذارد و پای
دیگر را بر زیر او گذاشته و حاج واری بدون توقف
بفرج او دخول نماید تا انزال شوند و اسم این را نیک
مسک میگویند مقدم مشوقه در روی شکم
خام شده و دستهای خود را چپ رست بروی کونش
گذاشته و یکپاش را دراز نموده و پای دیگر را خم داده
نشیند و مرد نیز از کونش کونش گرفته است خود را بر رخن
ز پای او بزند و تا انزال شود اسم این را کلاب میگویند
قسم سادس قیام است یعنی در سر پای جماع کردن است
و این هم برده نوعست مجلس اول محبوبه را مجلس

خلی - فرس

برخواست و دوا میکند که برود مرد را ز جای خود بخیزد گفت
 گرفته بخیز و در آن حالت محبوبه دست بگردان مرد انداخت
 و چند نوبت با نهایت عشوه و ناز از مردوسب کیر و
 و مرد برای رفتن او چهار دول شکی کرده که مارا گذاشته
 بکجا میرود بعضی سخنانی محبت به نیز به کیر گفته و باقسام
 انواع دلوازیها از کیر میگفتند تا اینکه میل و محبت
 ایشان افزوده و رای ایشان بچویش و شغوت آنها
 بکرات می آید محبوبه بخوابد که برود و مرد موضع زپای او
 آهسته آهسته دست کرده آلت خود را از زیر شلوار بیرون کرد
 و نمود و داد و بفرج زپای او بمالد و زنا نرم و دخول کند

و

و حال صفا محبوبه روی سید مد و با صدای دماغ و حرق
 خوشش آیند ظاهر میکند تا اینکه انزال شوند و اسم این
 نوع جماع را نیک و دوا می نامند مجلس دویم محبوبه
 لباس پاک پوشیده و با حریت تمام بر خودارایش
 داده و در محال دلربایی در کنار دلیله خانه ایستاده و مرد
 هم آمده و با همان حالت محبوبه را می بیند و خان چستیار
 از دست میدهد از روی نقاب پوچ چند از نغزار
 نگذارش چند دست اندخته بند شلوار را بکشاید
 و شلوار را از زپای او آورده و یکپاشش را برده آهسته
 فرج زپای او مثل سینه قانظا سرو پیدا شد و مرد هم

طی . خبر
۴۹

بان حالت مشوقه را دیده شہوت او بر تہ بکرت می آید و
ذکر او نمود میکند برافش محبت و ذکر را از افش جدا کرده بدن
فرج بکند و با شدت حرص و غول نماید که مصروفه از جانش
جسمه و با کمال ذوق و مصفا و خوشوقی آید و ناله
نموده بگوید خرم را بکلت رسانیدی تا بدین موال
انزال شود و اسم این نوع جماع را نیک و غیر گفته اند
مجلس سیم اینکه محبوبه قیام نموده کونش را بدین ترکیه و در
و میان ساقهای خود را جدا کرده و پهای میانش
پیدا شود و مرد نیز در این بکر زده و بر بند شلوارش نشاند
داده و ساقهای سیم محبوبه را دیده مرد میل و شہوت

بسیار

و با کمال شوق از کمرش چسبیده و در حال آبت خود را بر روی
زینش او خال کند و با مصافی تمام انزال کند و اسم
این را نیک و عجله اند مجلس چهارم محبوبه در پائین
و مرد نشسته و پایانش را در زانوی او و با دهن بدین متصل
نام داده و وقت حاصل نماید و مشوقه نیز مقابل
جوان موضع زینش را مثل فانوس که در کمرش نشاند
شود و پایانش را بطرف خود را زانوی او و با دهن بدین
متصل کردند و بعد بهم چسبیده و محبوبه نیز از کمال ذوق گاه
نشیند و گاه از حرکت بازماند تا اینکه انزال شوند و اسم
این نوع جماع را نیک این میگویند مجلس پنجم محبوبه

در پاستاده دست هایش را در کردن گرفته و نافش را نشا
بد و متاع پر بها خود را انگار نماید و مرد نیز از زراعت داد
ذکر فرج را نیز آن کرده و یک قدر احوال نماید و محبوبه نیز
یکایک با خود را عقب بکشد و باز جمله نماید و نشانه زار را
دید تمام احوال نماید و محبوبه از این قسم جماع همه قوت
در ذوق و شوق خواهد بود و ناز و عشق و بکار خواهد برد
محبوب و مرد هم بعد از آنکه قریب ذکرش را بکشد
انزال شوند این نوع جماع لذت بی نهایت دارد و سها
بصدریه شده مجلس ششم محبوبه و کنایه صحرای
دم روز و سپیده و کوفش را مثل سنگ سیاب

۱۸
به او بپند نموده و مرد نیز پشت وی رفته بخوابد و دست خود
با فرج محبوبه میران نموده و دست اندخته از کفش گرفته
بطرف بکشد تا بر موضع معنادش دخول نماید و هر دو
انزال شوند و این نوع جماع سها بتایات گردیده است
مجلس هفتم محبوبه و جوان حسد و آیداده
از ناله و بهر یک چنانچه و میان پایشان مخالف و از بهر
گرفته در حالت قوت شهوت محبوب ذکرش را بر
موضع محبوبه احوال کند اگر کثرت شهوت محبوبه باشد
از هم گردیده و با اضطراب بگوید که ای پسر من نصاب
کن عاقبت مرا بیدار کن رسانیدی و این نوع غنما

محبت بپوشش کبریا بی از محبوب نموده باصفای
 عجب و غریب انزال شوند و هم این سائک را نیک
 مخالف نامیده اند مجلس ششم محبوبه استاده بدو
 کتبه داده پایایش از زمین بردارد و محبوب نیز
 ساقهای محبوبه را بگردن گرفته و با هر دو دست خود
 از کمرش بگردان خود را بر موضع زپای او بگذارد
 و با صدای دماغی و نغمه های صغی هر دو انزال شوند و هم
 این نوع جماع را نیک شمع میگویند مجلس ششم محبوبه
 صورتش را بدو برگذاشته و با دستهایش بدو بگریه
 دهد و پایایش را دوست داده تا اینکه بهای فرج

پای

زپای او ظاهر شود و مرد نیز این وضع و حالت مشاهده کرد
 خستیا را زوشتش بدرد و در میان دو ساقی بین
 او رفته است خود را بر آن موضع زپا بگذارد و با حالت
 طرب و بازی هر دو مطابق انزال شوند و هم این نوع جماع
 صغی گفته اند مجلس ششم محبوبه پایایش را بلند کرده
 بدو بگریه نماید و مرد نیز میان دو رانش رفته و
 تا اینکه شوب تمام حاصل کرده تمام ذکر خود را بر آن
 موضع بگذارد و هر دو انزال شوند و هم این را نیک شمع
 گفته اند و از جلوی کیفی ارتفاعی که در میان روم شکل ظاهر
 دیده بود بدین نوع تعبیر کرده است که مرد بر پشت خود

و پایانش را صاف دراز نموده و محبوب بنزد آمد و در میان
 دوران مرد رفته بنشیند و بعد از دست چپ آلت مرد را
 گرفته فشار دهد تا اینکه شل شود تا آنکه حاصل نموده و
 و با همان حالت از جایش برشته ذکرش را مثل
 فواره بدست گرفته و محبوب را بریز کشیده و باز پاشش را
 گرفته بکشد و تا این منوال انزال میشوند و محبوب با زروی باز
 و غمزه میگوید ای عزیز من شیرین بر تو حلال و حلال
 بهت بذب و جلب قلوب بهتر است این نوع جماع را
 بنواره فتنه تشبه کرده اند و یکی دیگر این نوع است
 که محبوب بر روی پشت بخوابد و مرد نیز بر روی او

محبوب و تنهای خود را بکمر او انداخته و پایانش را
 بکمر او چنانچه و مرد آلت رجولیت خود را با تمام احوال
 نماید بعد از چند برآورد مرد بنزد آید و اگر محبوب بخواهد
 با عجزش کشد باز مجدداً احوال نماید و تا این منوال رفتن
 مرد و ذکرش هم در موضع زنیای او کاه خم شده کاه
 رست شود تا بعد منوال انزال شوند و زیاد و ذوقیات
 هم این را بیک معلق گفته اند و اگر از زوی شکل جماع شوند
 و صاحب جامع الذات یک شکل عجبی بیان نموده
 در این محل ذکر شده اند در زیر پای محبوب یک بانگی
 بزرگ که گفته و بر روی پشت بخوابد و سرش را

بر زمین بگذار و شکمش را جلوه دهد و نیز بر روی نیمه محبوبه
 نشسته و محبوبه پاهای خود را بلند نموده بر برابر پاهای
 نگه دار حتی بجز پاهای را بردارد که در میان دو پاش
 بماند تا اینکه قبل و در بر و درش هر دو پیدا شود و در
 در میان حالت بخت را دیده و آفت خود را بکار
 او خال نماید و اسم این نوع جماع را رویانی تعبیر کرد
 و رباب و طعنه است و آنچه معلوم شده است اینکه در
 معاشرت و معاشرت با محبوبه و طعنه کردن
 باید که ناز نیاز و صحبت در با کردن است و دست
 انداخته کردن محبوبه و بر هم حمله و پنهانهایش را بست

از

گرفته و پاهای ناگشش را بدین گیر و دار شکمش تا آلت
 دست انداخته و بر بند شکمش کشاد و او در صلت
 و معاشرت اقدام نماید و فحش نماید که جای پوش
 محبوبه پاهای او مثل برک کل هر دو چشمهای خمار چهره و گردن
 و سینه مثل فقره خام و ناف فحش و طراف افش شود
 قابل غیبت است و لذت تراخیص موضع زیبای است
 و پاهای موضع معلوم است در اینجا موضع با صدای صفتی
 بکار برد و مشغول بوسه باشد و فحشهای که محبوبه باید در آن
 معطر کرده و بوی خوش بکار برد کردن و پاهای او در
 زلفهای و پستان ترنج و ناف و زمار است باید

۷۷
نموده اوقات این موضع را معطر خوشبو نگاه دارد
تا محبوب مزید شوق و غلبه محبت بر مرد شود و باید
رغبت زیاد خواهد شد با آنکه متعلق بر جلد است و از جلد
مسکوم باشد که کسی در زمین با شربت بجای سریع الله
باشد و بخواد که در آنزال شود بعد از دخول فکر خود را بر محبوب
نموده و بر سایر امور غافل نماید که برودیزال
شدن علت می شود جلد اگر مردی بطبی الا نزال باشد
و محبوب سریع الا نزال شده باشد و محو کلال شد مرد
مانع باشد و مرد مرد هم بر این باشد که او
هم زود آنزال شود و محبوب پیش هم چندان محبت

در

و طاعت و وجاست نه شده باشد در این صورت
خیال خود را بر نزد محبوب علامه که زیاد وجاست و حسن
نظر دارد و نادان افروان و کنایست بدین خیال او
رود آنزال شود در پان کاینست حکایت است
محمد بن ابراهیم از ابو بکر ابن ابی خرداده است که در
خدمت علی ابن قیس وزیر یکی از حاکمان بود که یکم خدمت خوش
صحبت و در اکثر عشرگاه میسر برده و از هر جا حکایات غریبه
و قصای بدیده دیده و شنیده بود بعضی بار که یکی
لاعن مشاهده کرده بود نقص میکرد که وزیر خود بری
داشت که زیاد بر لب و لب و شش عشرت میل تمام

داشت و اسباب طرب و اهل بیت را بکشتب فرام
آورده و قریب ده نفر و خزان دوشیزه و متار و بر
هر کدامی شصت روز کار بود و طلب کرده و بعضی از اصحاب
و حباب ظلم سپرده و یکجا جمع نموده و شکر و نذیر
نازیان که در صحبت در آن عهد او آن قمار
و یکا بودند در شب در سرای قطب الدین جمع آمده
و در یک قصه و کشای قرار گرفته و قطب در بزل و نا
مل جام طانی در اسنود و افواه مشهور ایام بود و در آن
سایه صورت انجام دادند و مجلس پیش نوش
مشغول و طربان خوش الحان نوشن چنانچه و بر

نوش

مشغول و رقاصها برقص کردن و صحبتها که متعلق بیاه بودند
بعضی با میکفتند که زیاد جمع کردن بدن ایشان را
می کنند و مشغول است قطع میکند و ازین با دانا جمع نمائند
و پس چو شور بر نهان می رسد و روزی روزی از آن رنگ و صورت
پیدا میکنند و این نقل که گفته قطب الدین گفت و
و اقا شها از برای من طلب ادا کردید که من از رضا
خفت داشتم و بهر شش این است که از زبان را
طلیده از سر از آنها وقف و مطلع باشیم حله بجا
در محضر خود حاضر کرده گفت غرض از حاضر شما مقصود
و مرا من این است که در امر مجامعت هر کدام بر فضایی

خود برای من خبر بد مرا که صدق مطلب گفته باشد
انعام من در حق شما را بخواهد بدارشیند
این سخنان برای بگوشتان شده بانهایت حجت و
انفعال آغاز فرمودند مجوبه در حضور وزیران و حکایت
کرده گفت که کینه را ابتدا بحال با اتفاق چسبند و قرار
ارواحین و طرفها مشغول بمحافه کرمی بوده و عسر خود را
بسر مردم تا اینکه روزی یکی از اقاوتها خبر برای من فرستاد
که خدرو را در شیخی غفلت داریم نباید در بجا مشغول بجا
کرمی باشم من این خبر را شنیده مدارک خود را دیدم
و لباس تازه کرده و زینت و آرایش نموده بر سطح

۷۴
خانه آمده چونه زده و آینه در جلو گذاشته سوی خوشی
خود را پاک میکردم و اتفاقا فرج زیبای خود را بر کعبه
کردم و بر آینه نگاه کرده آه پروردگار دل میکشیدم که چه
شد یکذکر نصیب این فرج زیبای من شود که بدست خود
ادخال میکردم که نگاه شخصی از سطح بام احوالات من
مطلع شده در همان حال شونت بروی غلبه کرده بگریه
آمده از دیوار فرو داد به پیش من رسید و بر من امان نهاد
در همان حالت مرا در انحوش کشیده و چند بوسه زده
من برداشتم و بیان دوساق من هفت و هشت
حرب پرون آورده در جبهه با ذکر تعریفش شد و او بکن

شب و خوف مر بجهت غالب آمد که تیرگی اید برمان آمده
 کفتم من بخت این محل نمی توانم شدی موضع خود را غافل
 کردم کفتم تو ازین آمدی و با از همان افتادی جوان تبسم
 کنان جواب داد و خاتم ترس لذت این را ندانسته
 و چنین ذکر نیاید حال بگذار بگره بند کفتم اگر خوش نیاید
 فکرم دیگر را میگذارم با این طور سخنانم را بر سر میل آورده و
 برین رحم نموده و کز خود را با تمام دخل خود جای تهرار
 فرج نماید گویا که عطش داشتیم سیراب شدم و دست
 بودم بوشیا ر شدم و خواب بودم بیدار شدم
 و خوفم بدل بسوخت در یک مرتبه دو قیاب گشته که

علا

که تیریشش ممکن نیست و از ساقه کردن آسوده شد
 چند روز با آن جوان بسر بردم و فوس میخوردم که دینیت
 عسره خود را ضایع کردم و از این لذتانی بجهت کفتم
 و حکایت خود را گفته شدم حکایت کرد حکایت دویم را بخوبی
 برخواست و حضور روزی زاده آمده گفت این کینه در چشم
 ایستاده ام از ابتداء و از غم و آن شهاب دولت
 بی نهایت داشتیم و بی جوان بالغ گرفتار شده و تیر عشق
 او را خورده همه اوقات لباس فاخر و رفیت زیاد
 و از ^{تو} استیگر دم و تکفل فحاجات او بودم
 که مبادا روزگار او بد بگذرد و روزی تو مشو خانیم بزرگ

من آمده و آن ایام با محبوب خود مختصر تعارف درین میان قیام
 بود و خوشنایم از حالت من مطلع و متحیر نشده بعضی
 سخنانی بر بخش نیز گفته اذیت نمود که دست از تو بردارم
 تا اینکه شمع کار خود را نفی کرد این محبت سلی است که کس
 قدر قیمت نیدارد و در این مدت که بر عیق او را خورده و
 و ظهار محبت و را بطلب نموده و دیده دل در او بسته
 و شبهای دراز غمی از برای آن جوان هرزه در پای سبزه
 و سبک پای که هر دم هوای پروانه لعل را زنده و شرب
 بجای خند و مهر و زیاری کبر و انقباض این قیل سخنان گفته
 و شمه از محبوب خود غیب کرده که چرخه و پرورده و پیمان

خطی - ف

کرم و سرور و زور کا چشیده نیک و بد از نوده که صحبت
 بداند و شرط مودت بجای آمدن شفق و مهران خوش طبع
 شیرین زبان خلاصه رای مرصع کف کرده پس محبت را
 از آن محبوب سلب شده نفس تازه مانع قول او شده
 و سخنانی او در من با کمر گشته رک شتو بخش آمده
 صبر و قرار از من منقطع شده کفر ای خوشنایم و از برای
 این سخنان صبر و خستیا را از دستم رفت و هر طور را
 شاعرا قد کبر و حاضر مر و از حرف شاعر و خلف رونما
 علی الصباح آرایش و زینت تمام بر خود راست
 نموده منزل او رفته شاوره کرده بر مرادم وصل

کند و شب را با کمال حجت و نیاز بوده و اما بخوا
برنگان من زنده تا اینکه طلوع فجر با سبای فاجر پوشیده
را به طبع بر خود رزده و غایت تمام نموده بجان تو سوا سم
رقم مردی بظلم رسید که ظریف و محبوب مرادیده
برخاسته بچند زنده گریه و تعظیم و توقیر و احترام بود
بجای آورد و آنها را شایسته و خوشحالی کرد و گفت
خوش آمدی که خوش آمد مرا آمدت مرا جان کنی
فدای هر قیامت و بر من خیال استولی شده و اگر ز
خود نامدم و نشان کشه مضطرب شدم و سکوت
جستار نمودم تو شوخایم مضطرب مرادیده است

بهم

خطی و قد
۴۹

بزم و سرور و سبب نشاط و نیاز میا و حاضر نمود
گفت که شایسته عیش و نوش آمده نه جای سکوت
و حجاب است و خود کفتم تو از کبر و حق و من اینها خواش
کجاست می که حجاب از نیاز بردار و شاره کرده می
بجلس آوردند و پالان دست سانی گرفته و جگر کشیدم
و نمیکه سه ما از یاد ناب کرم شد و حجاب از نیاز
بروشه شد تا محبوب شغول نوش و کنایه شدیم
و شغول از طرفین بکرت آمده من آنها ریل کردم برف
رای مرادیده دست برده از زیر شلوار بند شلوار را
کشوده دست بر تل شین کرده در این حالت خوشنما

ارفس برخواست بر رفت باری حریف باس
 از تن کشوده بنزد من آمده و مرا خوا با سید بیان
 دو ساق من رفته و دامن مرا بالا زده چیزی میباید
 و عظیم فلفله و کثیر رنج هر چون آورده در مدت عسر
 چنین ایری بی پری و سچو کبری ندیده بودم عقل
 و عویش از سرم در رفته کفتم من هرگز تحمل این نیست
 نمی شوم بیا بر دیم اگر من گرفته با عویش خود کشیده
 و بدست خود وقت زده بنزد کشش مالیده و فرج
 زپایم نهاد و نفس من هم طالب و شهوت غالب
 آمده قوت و کان داده مایگله بند نمود کویا رجا بنم

سج

روح تازه گذاشت و در کمال ذوق و ضامتا نگاه
 کرد و چشمهای من سر از هم در رفته و البته زده حریف شمشول
 آورد برد بود با این طریق بقدر یک ساعت با شرت نمود
 و از زال شد کفتم این چه طور جماع بود گفت ای خانم
 تو سلامت باشی و من از برای تو ذوق و ذوق نموده
 اسباب جماع فراهم آورده از من نشان حاصل
 مانی بیکاسه شراب نوشیده اول روی کار بعد
 دو بار بعد از آن هر روز چهل بار جماع نموده زیاده
 نمودم تا اینکه دادم لذات و برهم رفته روزگار عیش
 منقص نمود کاشش من هم مرده بودم کفتم شمر کلام نمود

حکایت سم مجوبه روح بسته در حضور وزیرزاده و کان
باز و قصه خود را نمود و گفت ای وزیرزاده این کینه دشمن
که در خدمت بقیع سم و در عنوان شیب عابد و زمر
بودم و اکثر ایام صایم می شدم و غلبه اوقات
او عده ما توره قرات در اوت داشتم و در یابی میکرد
زیارت قبور علمای و صلح میکردم خجاست
باری بر من حس و حال داده که در شمس رنبداد
هنگام نظیرند اشتهار زانما و اکابر ایمان بنده و زبانی
میل و رغبت داشتند که با من صحبت باشد ابتدا عتقا
نی نمودم و جواب رد نمیکردم و اوقات نمیخوردم و

از وزیر زیارت حضرت احمد عازم شدم بجا رسترسیده
پایه بودم ولی هوا آشفته و انقلاب بهم رسانید
بنای بایردن نمود و این حال را مشاهده نموده ناخداخت
عزم بجا دارم که قدم زیارت دارم ناخدا این سنو
شنیده گشتی را را زنده و با مخالف بنای وزیدن گذاشت
وین شب را بعبادت بسر می بردم و غفلت داشتم
ناگاه خواب بر من ستولی شده بر طرف کتی کتب
داده خواب نمودم در آنوقت صاحب یاقین صحبت
و سابقهای سپید شل نقره خام و فربه و چاق مرادید نفس
طالب کشته و شهوت او بخش آمده قبول شیطان

لین متابعت نموده بر قباع وصل من طالب شده و
بجای خلوی رسیده اگر دوران محل قتل من میکرد
کسی مخبر نمی شد بنیب داده مرا از خواب بیدار نمود
دیدم تغییر مکان شده سوال کردم از برای رضای خدا
بر من فاش نماند که این محل کجاست و مرا برای مطلب
در آنجا آوردی گفت سپردن بیا و علاقه ای دید این را
خیانت او بر من معلوم شد بنای شیون و فریاد
که شتم و اناز که که آنرا خدا تغییر شده خبر کشیده گفت
بی تابی غارتنا می هلاکت میرسانم و با اینکه در بای می نماند
ایمان جو استم کفتم هر چه در فایق دارم همه تعلق بود دارد

۱۲۰ از این مرید بگذر و از عذاب روز قیامت ترسانیدم
گفت نه عافیت که نه خبرید نه شدت و تحقیق است
تو را دیده عظم زایل شده و قرض من قباع وصلت گامی است
شدت و بی دگر خستیا رگ است در دست خودم
و با این خنما تو را ترک نخواهم کرد و دست آنها بردار
و مدتی با تو ذوق کنم که در دست حسرت این دو قضا افتاد
نمود و این سخن را شنیده با بوس کشته قطع امید
نمودم و دیگر جواب ندادم در همان وقت جبهه پیش
من امد از زلف و کبوترهای من گرفته اوراقی کشیده
باغوشش گرفت و بر پشت خوابانیده و لباسها را

ارشم پرون نمود و شلوار را پارو کرده و بند شلوار خود را
 کشاوداده و ذکر کش را بیک تبه با قوت و صلابت
 نمود و داد که تفریش ممکن نیست گاه بدین فرج زیام
 و گاه بر باض بخورد از کوششهای سزیم گرفت برویم
 حده و کشت تهاوس نمودم ناله و عجز کردم و در زیر
 او سر اسبه تیر خوش شدم و دست پا زدم پس این
 حالت را در من مشاهده کرده از روی من برخاسته
 از قایق طناب آورده و دست و پای مرا محکم بسته
 و بر پشت من رفته بر طرف در برم فرو کرد و بر دود او
 نیاوردم فریاد زده که شمشیر مان بر من رحمی نما و این را

الذنه

از طرف قبلم علامه کن که سرین من تحمل است تو نیستی شود
 بر تخی او طاقت ندارم و او قسم قبول کرده و از در بر من
 آورده حالی بر خود مشاهده نمودم که خون جاری می شود کثرت
 ای جان من سبیده را خلاص نمایند از این اذیت
 هر چه صلاح تو باشد از جان دل طاعت دارم و
 رام می شوم تسلیم شوم و او نیز بند مرا برداشته از بوم
 برخاسته و من دست و پای خود را جمع نمود و در حال
 خود تعجب میکردم که این چه حالت تغییر و متغیر
 فکار بودم و نیز متعجب بودم که این چه حالت تغییر و متغیر
 بیان دو ساق من رفته و است بچولیت خود را

بست گرفته بدین فرج ز پانچم فرود و شصت و یک است
 آمده و در دهم لدقی ابتدا شد تسلیم شدم و در همان
 حال مرا در انوش کسیده و از روی من بوسه نمود
 و از روی ناخوشه اتاسس کردم که زیاده مرغان و
 یکصد و دیگر مرغ خود را احوال نما غایت لذت یادگویی
 در خواب بودم بیدار شدم دست بودم شیار شد
 و از کارهای خود نام و پشان شدم و خود را بچو و داد
 عاشق من غم مرا فهمید و عاشقانه نگاه کردن مرا مشاهده
 نمود و میل و اشتاقش افزوده گردید و ملاطفه نمود و مرا
 تصرف نمود که در سرم چیزی از آن لذت نبرم ^{بود}

از روز

و روز بروز جذب محبت کرد و شصت و یک استولی شده
 که با لمره زید و تقوایم رفت و عده محبت با هم زیاد گشته
 سی روز و شب ذکر را از فرج من خارج نکرد و بعد از
 دو قیامی یکدت روزگار برب تفرقه در میان من او شد
 لکن قالب کو محبت او از من سلب نمیشد و نخواهد شد
 حکایت چهارم محبوبه در حضور وزیر زاده زمین پوشیده
 با کمال ناز رفتار کرده بای تقریر بان سرکش شد و در
 پان کرد و گفت این کینه و تیر و سحر حسن جن و جمال
 و صحبت مرادیده بود و جوانی را غلب و طالب
 بر ترویج من شده با وجود اینکه جوان و خورشید سال بود

چو که نصیب قیمت شده او بودم شو ششم فردنایم بود
در خانه او مانده شیوه شاعلی را یاد گرفته بخانه فرار
از عیان و رجال دولت مراد و ترو دهم رسانید
صورت خود را با نشان داده و خود نایب کرد
بر محلات و هر نامه گیر رسیدم بن طعن و شتم کرده
و سر زش نمودم که با این جن و صحبت شخص قبح
انظر و جوان نارس را خستیار کرده که در نامی عمر
خودش و بودی تو مقص خواهد شد اگر مثال
ما را خستیار کرده بودی فوق عشرت پیش می کردی
با این نوع کلمات مرا از راه بدر برده انظار عشق

در آن

و تنای وصل میکردن بکن سخنای شبان را بسم قول
صفا نموده و حرف انهارا مناسبت عیب باز نه
و از وصل خود کامیاب منی کردم در میان نهان
کان زاده بود که از عشق بن حیران و مجنون و ارچان
در سر کوچه و محلات بن قعات بنمود انظار عشق کرده
آه سردی از ته دل بکشید و اشعار عاشقانه مناسب
حال خود بخواند و صلا ثقات با و منی کردم از وصل
من ناپسند شده و خود داری شونت بکنده نای
حیل و ترفند که پشت چاره ندیده جز انیکم پرکاره را
دست قرار داد بخانه من فرستاد و چون متاخر

مجلس

۲۹

بخرج داده گفت دختر صاحب دولت را بشخص پر
و فرزت نواح بسته اند بجهت ارشش و شاعلی او
شمار طلب داشته اند اگر میل داشته باشد با شاق
هم برویم شاید زیاده از معمولی و قرار بشمارسد کینه غافل
از خیال برنخن او متحد و با شاق آن محله براه افتاده
تا اینکه محله رسید هم آن زن از جلو و من از دنبال
او بدر عالی رسیدیم اردو داخل شدیم از خیاط کد کشیم
عمارت خیل عالی بنظر آمد و نزد بانی دیدیم نزد
بان بالا رفته به بین و بسیار حلقه کرده دیدیم عروسی
و زچک و بر بلاست و نهتم که فریب خورده و بد

از راه

خانی
۶۹

که فشار آمد دام خوش عظیم برین ستولی شد و خاتم کردیم
که اکاها را یکطرف خانه جوانی ظاهر شد و در راه حکم کرده
از عقب مرا با غوغا شل کشد بقصر و لشکری برده و نوای
و قسام مزین بوده گویا از برای من فرش شده بود
صلواتی با آنها کرده کفتم از من دست بردار و تم
قریبا دو شیون میکنم و مردم را در اینجا جمع میکنم رسوا
میوی گفت حال است هرگز دست از تو برندارم
تا کام من بیاید چون عدم میل و رای مرا مشاهده نمود
بنای ترسانیدن گذاشت خنجر کشید و هشت جرح نمود
از ترس میل کردم و تسلیم شدم چاره تبر تسلیت نداشتیم

پرکاره بزم آمد که من تو را نه از برای شاعری بگه
 از برای ذوق و ضعا آورده ام که با این جوان ماه
 تابان شغول عیش نوش و لهو و لعب باشد
 شما چه تسلی نمیکری این جوان مدتی هست که از برای
 تو صبر و قرار را قطع شده و خواب خورندار و دور
 کشی کن و عاشق خود را رنج مساز و از زده و یوس
 مفرمان نصیحت مرا بزرعیش و عشرت و ذوق ضعا
 بکن امر کرد تا شراب و طعام آورد و تکلیف من
 نمود غما و اتفاق و زیدیم و چری بخوردم آن جوان
 حالت من را مشاهده کرد و غضب بر او متولی گشت

از غافل

شاده این حالت شغول من بچش آمده و غافل بسیار
 از دستم رفت صبر و جمال از من منقطع شده کفتم اما ای
 ارباب ادخال کن که مردم بگفته دیدم که همه ذکر خود را لب
 برفج من کرد و بایل خسته من شفا که هست شد و لذتی
 من عاید و حاصل شد که ~~خود~~ خود پشیمان شد
 ندیده بودم روزگاری چون منوال گذرانیدم حکایت
 هشتم از مجو بهای شعی مجبور و زیر زاده آمد و طلب و سرگرد
 خود را بیان نمود که این کنه زن کی از انهای دولت بودم
 و روح من نهایت صباحت را داشت و نهایت ظریف
 و شمع و خوش صحبت و زن دوست بود و اتفاقا در نزدیکی

اگر گزینان استان ملک عاشق کشته و نهایت سعی
 و تمام داشت که مباد این سر فاش شود موجب
 سیاست و تقی او کرد و ارضا کنفران قربان در کا به طاعت
 ازین مطلب واقف شده و وقوع مطلب را به سلطان
 ظمان و شاه خبی غصب الود و غیر شده و مقتل او
 بود بعضی از نمای وزیران ملک طلب شفاعت کردند
 شفاعت ایشان موقع قبول آمد و از سر خون او در گذشت
 لکن حکم نمودند که خستین او را در آورند و مثال خواجه
 سرایان در جزو خدام بود ولی اصل از طایفه انما و طاعت
 و نیز داده نشد پس ازین مقدمه محض خط ملایم صحت نرج

۴۶
 ال و دو باب و ب و ط و هر سه را جمع آورد و ترک
 خدمت سلطان نموده بولایت دیگر منتفی نمودیم و هر چه
 از مالکولات و مشروبات در شستم با چای پیمان کرده راه
 افتادیم آن شخصه خارج شده منزل بمنزل قطع مراصل نموده
 آن منزل نزول کرده و چند روز را در آن منزل قیامت
 کردیم و کنفران طرچی کردن کلفتی دهم بار را از مالها فرو دادند
 و نسبی خسته و مانده شده بودیم شب را قدری استراحت
 کرده بعد از نصف شب شوهر مرا خواب بیدار شده از کجای
 محبت و پس زیادی در حق من داشت بخوابت و بجهت
 طاع مرا با خوش کشیدنای بوس و محاذ کری گذشت

افضا قاطرچی در بالای سرناو بسید بود پیدار شود و
مارا شایده کرده شہوت او بکرت آید و برخواست و بفر
قاطران روان شود و من خود را کس رنود ذکر آید
پروان آورد قدری آب بر سر ذکر الہیہ و در پشت
قاطر بکسی حکم کرد و از او خارج نمود و بکبری ادخال نمود
تا آنکہ انزال شد و از دیدن آن وضع شہوت من افزوده
و مضاعف شد هر چه کردم خود داری کنم شد با خود آیشہ
کرده کہ اگر از زدن تو بر خیزم مطلع شود مرا خواهد کشت باید
حکم کرد کہ شوهرم پیدار شود و ہستہ از پیلوی شوہر چرا
ستہ بوی قاطرچی تو بجنب نمودم کفتم ای باجو امر دین

۴۷
در عمل قح و ناشایستہ بود کہ مرکب جماع حبس و نا
کشی گفت خاتون در جای بی آب قہم جایز است گفتیم صحیح
لکن با وجود من مقاربت با حیوانات کردن دیکس برت
عقلش پس از شبیدن کلام من قہم نمود گفت اگر مرای
نور امید نتم ہرگز مرکب این شایخ نشدم باری منذرت
ازین خوبت کفتم جان ما کہ شوہرم در محراب و صلیح آ
او شب است صین جملت است و شادہ بیجا ب من کرد
بزرگم آمد و مرا در خوشش کشید و بوسہ چہ دارم در بود
کفتم جان من ذکر خود را بمن بنما زیرا دیدن ذکر باعث لذت
و ذوقیابی من خواہد شد فرمود من خود را کن اگر کجاست

او نگار شد و در کار او بزم نبود کرده بود از خط تبارق ذکر را
 بوسیدم و یکیدم و در صین کیدن ندی کب یکید
 که تفر او کمن نیست و حال بیان و وساق من قیده و تفر
 مر او بشد کرد و موضع زیبای من هسته کدشت و کت
 ای سوال نموده تا انزال شد بقدر ذوق و ضعا کب
 کدوم و عده وقت در خیال بخوان سپاسم و هرگاه جانم
 بخوابد در نیت دارم این را گفته حکم نمود حکایت
 از محبوبای منی بقصد فلان سرگذشت خود بخجور و ریزش
 آمده اغا مطلب نمود گفت ای وزیر زاده این کینه خمر
 زندان این ستم و در جن و جمال و صاحت و کلمات

۴۸
 از او تفران و کینه زمان و شمس در ایام بودم در بعضی اوقات
 پیراهن دارم در سختی محوس خسته میشدم بجهت رفعتی و
 او کی ترحت میرشد کینه را سختی قرار میداد و نکید
 و شمس که با او خلعت کرده باشی کینه بجهت خط و عرصت
 بخوبین در نجاسات میشدم در اوقات هم از چهارده سال پیش
 در شمس در آن صحن جوانی کالبدر طالع کفقه تقسیم از
 تفران استان ملک بود بجهت هری فلان کرم سلی کرده
 نفس تپه حکم محس او فرموده بود و اکند و فرود خط
 و تخلص او از قصید عظمی صادر شد و بود کدنه در پاک
 او کدنه شده در خط او وقت شمارده شتم و پدرم و دیگر کرد

علی
 ۴۹

در عمل خود شمای می دارم و دقیقه غفلت ندارم بالمره ستر
محبوبین را بکینه و الذاکره و غایت تا کید بن میگردان
کیه بخص دیدن آن جوان عاشق جمال عذیم پشمال او شده
و آنی از خاطر فراموش نشد و بالمره خواب و خواب
از من منقطع شده ترصد وقت بودم که جمال بی نظیر او تا
نمایم و ایم الاوقات بجهت تماشای او در ضمن بخت محو می بودم
روزی پدرم عزیمت ولایت دیگر کرده و در نو طلبت
خط آن جوان جنلی خاشاک و تاکیدات افزه
نوده رفت پس از من پر فرصت غیبت در بسته
طعام خوب میا کرده مجلس خانه وارد شد محض

در من بن نهایت مسرت و محبت بان جوان رویداد و بعد
از صرف طعام بر جدات او انجام داده بنزد او رفتم چهار
عش و محبت به یکدیگر نمودیم و صحبتای محبت آمیز می سرودیم
و کمون خاطر میگردانم و عاشقش کرده در وقت جوان مرا
ببین خود کشید و آنچه های من بوسه گرفته و لبهای مرا بکین
گرفت و من انصورت بر کمال کمال طافت و طافت بی نظیر
بوسه که شکر بکارت من سوال نموده ما شازدم
و بکارت خود را با ما ششم زیاد و بیضا کرد و مرا بپوش
پشت خوا باید بفرج نازنین من خنسی خوب اذغال
کرد و خود را در زیر تنه او نظیر نظیر کشید و نازیل

شدیم زیاده ضحاک کسب کردم برین نوال هر روز سه
 بجاست اقدام نمودم بعد از چند روزی تهیه تدارک
 دید و سله از گردن او سپردن از خیرش خلاص کرد
 متعاقباً فرمودیم و از آن روز سودای رفت او را از سر بر داشتیم
 آلا حال یافت که رفتن میل نمودم ششم کلام نمود حکایت
 از محبوبهای ششم و حضور زیاده نهانه او را بویستند
 عرض کرد که علت رفع حجاب کنید و باعث لغت رفتن
 من بامر دم این شد که پدرم دکان فریخی نزدشت بخت
 ساگرد و خدکار داشتیم غایت نمودند و عظیم الهیه بود
 و کینه تالاده سال از کسی روی کردیم و بر او انیکردم و فرار نمود

درین

در بیان مردم تردد و مراوده میکردم و خدکارها را شناسیدم
 که روزها از وقت برای خانه می آمد و کثرت اوقات که فارغ
 از کار بودم پیش او می رفتم و بعضی از خوردنیهای لذیذ و خوب
 از برای من می گرفت و آورد و خیرش محبت و مهربانی در حق من
 نمود و دوایم مرا در آنوی خود میآورد و مرا بازی می داد
 و گاهی سر است خود را بیان دوران من میگذاشت و
 گاهی برآرمین میسایید و فی المیزان کار بودیم میفرمود
 بخص اقدام این اشعوت من این کار حرکت آمد و ششم
 چه انقدر را بمن اذیت میدی بچه مقصود توست عمل کن
 گفت خاتون با جان دل منت دارم و لکن تو با کراه

مئی چو پورا تو مجاست کنم که بجاست تو نقصانی رساند
 با عجب خطاب کردم وای بر تو کمر با دشمنان بکره کار
 نمکنند بحسب شنیدن این کلام و سپ و پای او
 بر زیر فورام خوا بنید و بیان دو ساق من رفت
 قدری از آب دهن گرفته بزرگ خود مالیده و قدری هم
 بر فرج من مالیده و ذکرش را بر تبه پاسبان کدخون
 از فرج من روان شد و شتوت من هم غالب آمد
 چشمها بیکدیگر رسید کفتم امان کا خود را ناقص نگذار
 آخرت این خلاص کن بعد ذکر خود را بفرج من گذار
 و زانوی خود را در زمین محکم نموده بیکدیگر تکیه نمود و در کف می

و دو از سر صورت من بالا رفت لکن ار شدت و فوط
 لذت آن نمی اورا تنها نگذاشتم دست شدم تا شمس
 ذکر غالب فرج من نمود چنانکه بر خست رسم و شد
 و یا بر زمین پی آب آب داد و شود در دفعه واحد و دفعه
 بعد از غمت ملاحظه نمودم که مرا بخون خود خضاب کرده
 بر خاستم و کلاه خود را کبکی نشان نهادم و ابراز را زین
 و این مطلب برب رفیع و برداشتن حجاب من گشته
 و این کلمات را گفته تا ختم کلام نمود پس وزیر را و فارغ
 و کلمات این فاشه را صفا نمود و تعجب و حیرت او
 افزوده گردید انعام و جهان پشاه نموده بخانههای خود معاد

درمان و طی کردن غیر وضعی طایفه نوان است انهم
 چپند نوع است عسرن حافظ که صاحب عقل
 و در این فن دارنیت نهایت دشت میگوید که بعضی
 اشخاص لذت طبی را ندانسته و حالی از دین متنه
 و از عیش او بواسطه عدم ارتکاب ناشی است زیرا لذت
 بی نهایت از برای فاعل جلع عاید میشود بجهت و حال ذکر است
 مجرای و آن صاحب مجرای صفت داشته باشد
 اولی ضیق و شکی او عید ذکر است یعنی دخول کا ذکر
 نماید و قی حرات است و ثالث است دال تری
 است صاحب این صفیات یا خشت قبل و یا در باشد

وقتیکه کشا شد اوقت دخول ذکر شل دخول کشت شود
 بزرگتر زهرن عیون میگوید روزی از روزها در شهر
 لغرم تفریح مشغول کشت باغ و صحرای بودم قصری نظرم رسید
 مصمم تماشا شده و داخل آن قصر گشتم که کاه صد و نوبه جای
 بگو ششم رسید با اثر صوت رفتم که کاه نازنین نظرم آمد
 که در صباحت و ملاحت طاق و در سناحت و جامت
 مسوره افاق قامت دل را می او مانند سروان را زبانی
 جنبش خود قمار و صورت زبانی او نیت مشاطه
 بی نیاز عذر را می زمان بود و لیسای جهان باری
 تا چنین خوش رفا و محبوب بشیوه کار در حسن و جمال

فایق الاقران دراز و عشو نادریان با جامهای لکون
 و با جواهرهای گوناگون خود آرایش نموده بودند و با سحر
 جادو و جادوهای رومیت و صبر قرار ازین منقطع شده پی
 هم با دینی خستیا رور را بر زانو رسانیده دست
 بگردان او کرده سپید بوسه تو از آن صورت او بودم
 و ملاحظه کردم که هیچ فردی سر نمی کشید در مقام تسلیم
 اساده و سکوت او را به رضا و خستیم دست ازین
 مهرهای آن پاسبان برده دیدم که مالک کفر جی است
 خردگوش در نهایت لطافت شل و یوفید و پهن
 پروده و از قریبای کشتای من اگر شرت جاقی و لطافت

باری

پروان بهید از شدت شوق خود را کم کرده بجهش دیدن
 من دهن خود را یکطرف کرده و روی موش را یکشود ملاحظه
 کرده دیدم که آثاری از روی در او نیست و آنچه فرج پی رنجگی
 رسیده و چشم روزگار ندیده بی خستیا رور بودیم و بودیم
 و در به باغوشش خود کشدم و بر تپه او خال نمودم که گویا دو
 روح در یک قالب شده و تیره لبتاب شدم که در دست
 عسکران پیشرفت ندیده بودم بعد از حصول کام و کام
 و با بس ازین در آوردم و فل جوش آب شده و در
 صاحب یک تناب عضانی بود و ماعنی بر گردان
 بر تناب عضانی او شده و حیران و حیرت مرا که خبر خندان

و قدرت خدای تعالی را در او مشاهده نموده که تجسید او
تقریرسان برمی آید از مائشای بر تاسب عضا و نخیدی
جسم و جاق و لطافت و لطافت خیزش عقل و شش
از سرم بریدار شدت شهورت بوسیدم و صراحت را مشاهده
کرده نیم نموده و از حالت من تغیر و تفسیر کرده گفت هیچ
در خیال واری که از در طایفه نتوان مباشرت کرده باشی
و من هم از صد توقع متجاوز از در انات کرده و دوم کفتم که طری
قاج نوعی را مشاهده از برای من و صنف فرماید گفت
من انواع او را مشاهده می نمایم و شاید روزی در اینجا آقامت
داشته باشد و ما و چند قسم مباشرت کرده ذوق

در

و ضامنوده نبای نازش و را گذشت مدتی موفق این
تصویرات شغول مباشرت شدیم در باب شکل اطفال
محبوبه از این بحال لطافت پیش آمده سمات بشود و عثوه
کار کرده تا بیکه شهورت را بخش آورده و پنهانی خود را
ببالا زده و معشوقه را گفته که در خود را باب و من تر نموده
و قصد مرا هم ترک و بادت بهای سرین را بخش داده
و سه ایر خود را بقصد زبای من بگذار و مردنیر گفته
او را کرده او حال نماید و از شدت رنج و الم بر روی
نخوابگاه ببولند شده و گاه بطرف چپ و گاه به
راست خود را می کشد و ما وقت ازال شدن حرکات

دلیز زیکه که تفرش مکن نیت و از آن لذت بجای نیت
و بعد از رویش بر جسته کهر ای محبوبه ازین اسم
این نوع جالب را می نامید گفت این را قفس این چنین
منسوب است شکل دوم از آن محبوبه ازین باکره شده
نار دهم آمده آن خود را بالا زده و ساقهای بوج خود را
بها راحت و سرش را بر زمین نهاد و پاهایش را
کشاد و او را زیادت خود موضع نهانی خود را با زمین
تر کرده و از ذکرین گرفته ساعتی بفرقت مقعد خود را بسته
بعد میانش او خال نمود و در زیرین تنها او حرکت
بود تا اینکه شوم را افزوده کرده و نزال شد و آن طایع ترکی

المداد

ترکی گفته اند شکل سیم محبوبه برخواست تهنیت نمود و بر زده
من آمد محض طاعت شتوت من بخش آورده و بر روی او
را نوشتند و من خطاب کرد باعث توقیف چیست
مشاهده سرین او کرده که مثل فیه علاج ندیده از کثرت
لطافت و نرمی او بی اختیار شد طاعت نیاید
بباشرت او اقدام کرده گفت موافق دستور اصل من
رقا رنما و اسسته هسته بگذار و هر کس بخش بعد و با
او خال کن پس موافق دستور اصل محبوب رفتار کردم
قطع پی نهایت برداشتم که تفرش مکن نیت
کهر ای ازین اسم این طایع را چه سینا نیت گفت این طایع

شکل چپ درم باز مجوبه عبادت مسود و تباراق تطهیر
 کرده باز آمد و بنای موعظه و طه با من گذشت تا اینکه
 شوت رو داده حالت من را مشاهده کرده و فرمود
 و سرین خود را بر ساخت و بنای جانب من گرفت
 که اگر خود را ترک فرما عبادت کرده جمله نمودم تمام ذکر
 خود را قالب نمودم و از شدت ریخ خواست فرار بیا
 نکند شمس با قوت بازو مانع شد م با کمال صفا
 انزال شد و اسم این نوع جماع طی راضی میماند
 شکل چپ باز مجوبه تباراق تطهیر کرده و ساعتی بخت
 کرده بنزد من آمد بنای را فرمود و در بالی کرد تا اینکه

نمود

شوت بر من استولی شد بنو ستم شدم شد و ستای خوش
 بر زانو سگه و بر من است که ذکر خود را از نما بعد بر سرین
 بسته بسته بگذارد با قوت تمام او شال که با دوزخ
 مجوبه قرار نموده و ذکر را کم المیده با قوت صلابت
 شل با دیکه بردی و زود و صدا کنند که در خم فیزو کر
 با صدای سرین متصل گشته و با این نوع کار را صوت
 داده انزال شدیم و این طی را صدای نامیده و
 شکل ششم مجوبه نیز تطهیر سرین رفته ساعتی وقف
 نموده بنزد آمد در حال زانو بر زمین نهاده گوش را
 شال خاکس نشان نموده و با دست خود در خود را

وادست خود بردین و برش گذاشته فوت داده باشد
 شد فریاد نمود که ای بی نصاف کیش که شوخیم جویم جرب
 امر او را خوانیم و مرقول او کنیم که جوب بخشش
 او شود که در این بین انزال شدیم و هم این طلی را طبق گفته
 ششم از تبار سابق مجوب تبسبب نموده بر پایساد
 و دیوار کسب کرده و خم شده و بچرخن سرین انجا نموده و بزن
 هزاره کرده که ذکر خود را با سرین بن مغابل کرده ادخال
 کن فوراً پروان بیار و مجدداً ادخال کن و باد سوزان
 او را خوانم و تا آنکه انزال شد که لذت از این طلی
 ندیده بودیم هم این طلی را مطلق نامیده اند

طریقه

فعل ششم این دفعه درصن مباشرت تمام انزال شد
 و است خود را پروان آوردم و ملاحظه نموده دیدم که در انجم
 باد زهری رنگ در آورده و جس فوت ظاهر شدیم
 و اسم این نوع طلی را ستری نامیدند شکل هم
 محو نیز در زدن آمده با صد عشو و نامر بهشوت آورده
 و برپا خواا پسند و مثل انکه شمع بنافوس گذارد
 شود است خود را برقعده او گذاشتم بعد بهت بهت بکشته
 و خم شد من نیز برپا او را بر این طریق انزال شدیم
 و اسم این طلی را الوبی نامیدند نقلیات
 زیر نخاس سخا نام نقل میکنند که کجوقی جاریه خریدیم

و اما اولی که در تحصیل مراد خود ما او مباشرت نمایم
 گفت طریق جماع را بلد کسی که شرم از آداب او را یا دوستی نماید
 جواب داد که لذت جماع در آنوقت حاصل میشود
 که در وقت مباشرت مجبور را بر روی پشت خوانند
 و دو ساتهای یمن او را بپوشانند و پشت او را
 اذخال نموده و تماشای دخول و خروج ذکر کرده و بعد
 بکجهت توقف نموده مجدداً مشغول باشی تا وقت تبر
 بازال دو وجه وارد است یکی یکدیگر را خارج کرده
 بر بافتن بگذاری و دیگری یکدیگر بر سرش اذخال کنی تا یک
 ازال شوی اسم این جماع را اربابان جماع ذوقی در میانند

از ارباب

از ارباب جماع کسی است که رغب بر روی و بر پشت نماید
 رنجی و جشی است و بعضی از اربابان که شرم از آداب او را
 میشود و بعضی جماعت از اربابان آسوان بشوات آنها
 نقصانی نمیرسد و بعضی از اربابان که مباشرت بر زمین
 آسوان میباشد یعنی گاه از فرج صفایاب میشود
 و گاهی از سرین ذوقیاب میباشد اما بعضی صرف بر
 دوست شده و بجز از فرج سایر موضوعهای جماع را خاطر
 نمی آرند و بعضیها محبوب دوست شده و فرج فی نظیر را
 دوست میدارند و نفس بد فرجام ایشان بر دگرانی
 میشود طبیعت مجبور زبانی فرج همین که مانند مجبور است

عفت کرده بهمان لواطه میل زیاد دارند از صاحب
 ضایع و وقت شناسان این فن و ارباب طبعیت
 این فن که هزار عجب مشاهده نموده اند و بین تصریح عو
 شان فرج را نموده و وطنی اورا بسیار بن تر صبح داده اند
 و با متعدد مر سوم کرده اند و ان صاحب فرج که مشهور
 شده است با سبی با حجاب نبی جود عدد و حرفها مثل
 بیکلکه است که آن کلمه دلالت بر رفعت قدر و علو شان
 فرج دارد پس حالا از آنها مشهوره او یکی است که
 کس گفته میشود این سمیت که در وقت حساب نه
 تعدا شده از نام دی کلام و مو اوب طیب و زیاده

۱۰

این هم در وقت حساب کردن این قدر و معنایش
 در بخش پاک گفته می شود و سبی دیگر که سر حاد است بر گفته
 میشود و عدد این است شله با این وجه با کلام مطابق
 نعم و این کلام نبی بنقد کرده که با عدد و لفظ حرفها مثل
 و معنایش نبی صاحب نعمت و از آنها مشهوره ان
 یکی بفتح فاء فرج و اگر تصحیف شود فرج میشود و اگر حرف
 اورا جمله فانی سه در این عدد میشود مقابل نعمت
 میشود این قدر کرده که معنای او در حس و لطافت چو شل
 گفته میشود ازین سبب بعضیها بفرج چشمه روح و لذایذ
 که در وطنی او حاصل میشود بجزی غیر قیاس میشود

برای طبع مخفی باشد حکایت طرفه از غریب
 پرعی نام ذات نقل میکند روزی ارغانه خود
 پروان آمد بقصد نشستن در بخت خانه ناکاه محو بشوید
 کارخانان خرامان با صد عشو و ناز قمار کرده و از
 دم در بعبور میکرد و همکه او را دید بقصد طعنه کشتم
 ای جان من کوچک خانیم سخنانی شنیدی دارم آیا
 میل داری توقف نما تا بیان کنم گفت بفرمایند
 تا صفا شود آغاز تقریر نمودم ترجمه تقریر بر این مکتوب
 کشتم کوی شبی است بر قامت دل شسته شب است
 دارد و پیش سرگون فاده مثل دست بریده

اوران



اوران شده و سرخویش را بیا من انداخته سرش
 بزرگ است کج چشم دارد و من دارد و ظاهر میکرد
 اما پای دارد و با هر کس آن لغت دارد و نقش جان جان
 دهن سینا جیش کاه خون میکند نقش نزدیک است
 وقت حرص کبودی شود و او بر بارش بام است و از غرض
 بکوجب از ساق بالا ترشی است بر او شکر کرده اندو
 بر کوه دالی فرو رود و از چاک پروان می آید باز دخیل میشود و در
 از شکری نذیر و از باب قد رانی است و از جوی او است
 و من این تقریر را تا نام رسانیدم قسم کرده بر زدم اندازش
 نقاب برداشته گفت من نیز برای تو سر و دم که ماند



ان چشمت منور کرد این را که نه بدشوارش کشاد و آواز
 و دانش را بالا زده بتد اریز بر این او ظم و مک کاوی
 که شال موم عمل یعنی ناف و کشایش ظاهر کردید و
 دقت کرده پامن نظر کردم فرج زبانش را دیدم شال
 سرخ گوش کرد پاک لطیف است که صلا اماروی در را
 ریش پدا بود مثل بوی سفید و صاف فرج بکینه
 ما بود که صانع قدرت با فکر اش حکت ازین اش
 کشاف داده و وصف شده و تا بیکه محض دیدن آن
 حالتی رسن رویداد حیران و مدوشش شدم و نجات
 مرادیده ناز خوشه بکار برده ابیات و شعرا رسیده

و

کشم ای نازین چه بود قدم زنجیر فاسد بکجه با شرب
 آورد و نصحت دل آویز شما محض با شرم و در با صفت
 صفت با را که سید عالم بکار بریم قبول نفرمود گفت
 ای حبیب من شوهر من مظهر سلطان میس باشد منزل
 ما بچیز داده و فراموش است شما قبول حرم فرمود
 بیاید تا اینکه صفا کسب نامم از او عده خواسته بجا
 خوش روان شد من نیز داخل خانه شدم با سهای پاک
 پوشیدم و براه افتادم خانه او را پیدا کرده داخل شدم
 و قهقهه در میان راحت قصر سعادی که آبهای صاف
 مثل سلسل از هر طرف قصر از جویها جاری مثل فردوس

برین و وضعی بی بطرم رسید که آرزای حیات لذت
 و اقسام و انواع سکسای رنگارنگ مشغول شایوری
 با هزار و نوازی محبوبه را استقبال نموده در پهلوی
 خود نشانیده و برین و صباحت ای ماه و نظاره
 کرده جبران بر سر و قد و سیاهی چشم و بارکی میان فتنه
 سرین او شده و فرقیه آن پری روی کشته کفتم
 نظم ای تازه تر از برگ گل تازه بر بر پرورده تر از
 فردوس بر بر دریم جوداری و بر با چپا یا به توبیر
 اندر دست بر بر زین روی می بخت بردای بت بر روی
 تر با چپا بر دجای به جگر بر باری در خوشش کشیدیم

و از لعل لبش بوس می کردم و بیل و جشم زیاده می شد
 محبوبه نیز نیاز عاشقانه مرادیده برین عطوفت و اعتدال
 افزود و آلات بهر ایشارت نمود عیال آورده و ساقان
 طعنه بی وادون مشغول شد و باده کف نام پوشیده و
 محبوبه تا رطوبت ریه دست گرفته بوشن مشغول شد و این را
 سیکف پایا دید و پدرمان عاشق لب اندر حیرت
 جان عاشق مرا نیز محبتش فروش آورده آه و ناله
 و غرن و اندوه باطنی او و سار کشته و محبوبه مرا
 حالت دیده در میان ساعت طهور از دست انداخته
 و دست کردن من حایل کرده گفت ای جان من از برای

چه آه ماله مسینانی از تبه ذوق و ضایع این مکان آمده
 این را گفته دست اندازیده از بدشکوار خود گرفته و من
 نیز تر این اورا از روی شگوش بر دوشه دست بر تن
 معلوم نهادم و گفتم ان مطالبات که در باب ان جا بود
 مرده که در باب خانه گفتم ملاحظه نمایند در میان و دساق
 من صریح با غیظ و غضب بستهاده تر صد فرمان است
 که ارجاع نشاء در شود گفت ای کیدی سخره در چاه
 منی و این کلمات را شنیدم از کثرت شوق در غش
 کشیدم بنا کردم از غذا رها رشتن جویدم و بسا
 ناکر ش را میدم او هم از عثوه که کار برده شوت

حرکت آمده در همان حال میان دو ساق ان نازین شده
 و ان جانور را بجهت بلورین که نرم تر از پر بیان بود می مالید
 دیدم که خفته است از هر بر نرم تر و از عاج غصیه تر و از دل
 عاشقان جبران کشیده که نرم تر بروی در این خم و تنغیانی
 اندر غلافش پنهان کردم تا ساعتی در محراب او بقیام
 و قعود و رکوع و سجود مشغول بودیم غنچ دلال سبک
 تا اینکه انزال شدیم در باب حکایت نسوان و شهوات
 مردیان میشود از پادشاهان سلف و خلف یکی دو حکیم
 شهاب کرده بود روزی از آنها سوال نمود که شهوات
 نسوان زیاده است یا شهوات رجال جواب فرمودند

که طایفه نوان هر قدر ضعیف تر باشد
 غلبه بر جهان دارد پادشاه گفت دلیل باید آورد
 اقوال شما باشد و پشگاه سلطان عرض کرد شناس
 است زنی دیگر و متصل می شود بر جاع کثیره لیکن مرد هر چه
 سنوی باشد پسر از پسر و مرده مرگب نمی تواند شد
 باز سلطان سوال کرد دلیل بکنی زن از مرد کمتر و
 قلیل است صحت جواب دادند که نمی نوان از صد
 نازن شود و لیکن نمی رجال از کمتر شش خارج شود
 بمسافت مروج نمی رجال که از نظر اوست قریب بود
 است ولی مسافت نزول نمی نوان که از صد راوت

مرد

بید است بعضی با گفته اند که شنوات نوان غلبه دارد بر
 مردان لیکن بجهت و حجاب که دارند شنوات خود را
 پنهان می دارند و مردان از زیادتی حرص زود زود
 است سلام می شوند ولی مردان تا وقتی و مدتی که سولت
 شباب رو بتزل آمد بقضای وقت نقصان
 می یزید لیکن زنان بخلاف مردان است هر قدر پسر
 باشد نشسته ذکر می شوند و اوقات درین تمام شده
 نقل کرده اند که یکی از حکما در راه میرفت غوغای طوطی
 جمعیت را دیده که محل عبور ممکن نبوده در گوشه پنهان
 ملاحظه کرد که یکمرد با زن خود نزاع می نمایند و آن

و اندر میکوید که پیش درم کفتم شمارا چه فادایت کن خود را
منقذ و رسوا میکنی از خاتون احوال پرستگار
نزاره صاحب و این طفال را بچه به از خانه پروان کردی
باری کوشیدم و در صلاح ایشان سامی شدم خاتون
گفت کار را صلاح پذیریت بدیل آنکس این مردمان
میکب را بمن در آید پس بازی و با چنین کشا ده
نصایح بود منگشته شوهر فلان تسلیمت نموده بعد از آن
هر قدر قوه داشته با خاتون معاشرت کرده بایل
او رفتار نمود و عداوت و خصومت باطنی از نهاد زن
پروان شده محبت و مودت پست مردم با بدعانی

در این

رقار نمود نقل شده است نام که در عصر معروف
و در تازی شود آن بلد بود جنسی ظریف و جویت
و مجلس اراد اکثر مجالس و محافل دعوت میکردند او
نقل میکنند که یقینی در جانی وعده داشتم در آن سخن
دارم شدم سه نفر شخصی شسته با هم در نزد هر یکی
در صاحب جمال که در حسن و نظر رنگ خوشتر
در نهایت صباحت و ملاحات شل در بیدار شدند چون
و جمال نشان نچین کرده از ایشان نوال نمود کم شدند
یکی مصری و یکی دمش و یکی مغربی و یکی کمال عمل
و تناسب اعضا داشت در آنوقت بر بلاغت سخنان یک

مشول شدم صحنای دایره کجایات و برجی مستطای میسر
 به بهانه صحبت ناشای عذارش نمودم و حسن و جمال
 او تحیر بودم صحنای مفرج میگفتم تا وقت خواب در خواب
 نبود تا اینکه هر یکی فردا فرموده بود در آنرا گرفته خوابند
 و در زیر پای صحنای جان نشان دادند و جیب سرخوشی خوابند
 پس مثل نشسته که آب صاف و خلک رسیده باشد
 خواب صحنای صحنای من نیامد پس جای خوابگاه مغربی
 بطرف دیوار بود پس از آن خوابگاه که بر آن نازنین
 بگویم پس بنا کردم هت هت از جای خوابگاه که بر شش ناکا
 محبوب پدارشد حرکت نمود آن حالت را دیده است

آیه زاید بخت برگزیده ام این شب کیسوخون غلطیده ام
 کرد و نام مرا شنیده بزواج استمرا صد دارد و چه چینی
 جواب داد که احوال معیوب است گفت ناله چرا میگری
 خود را اظهار نکردم بخون برگزیده من که سینه بستم گفت
 به هم در پیرون را با کولات چتری است از برای تو پا و دم
 کفتم چه چندی بناخت است لکن بکفتری از برای من
 پا و دم شاید بول کنم رحمت یارم ز خواب استیج
 از برای من آورده سراپاستاد من ناشای ساقای
 سین که مثل بلور درخشیده بود و درین مثل مثل در شانه
 کردم حیرتم از خود خستیدار و دستم رفت و بچه آورده بود

بخت کز خم ناکردم بول کردن تبسم کنان کز خم خست
 کشید کن این طرف که شا آورده بر این موافق نیامد شک
 شد تدارک غیر ازین را بپسند کی دیگر را آورد بول کردم
 کز خم از محبت های شام خست شمرنده و نفع حال دارم جوانان
 از زدن زنجیر سه پروان رفت و من هم از عقب او پروان
 رفتم و برین گفت همه است تو چه قدر بزرگ هست
 کز خم قربانت برم این ابر خود را بر جق لهور تو خواهم گذاشت
 از خم شوت بکیز من آب بر دوشش آمد گفت یار خج
 داری کز خم بچانه جای این کار است جای دیگر فکر کرد
 گفت جای دیگر صورت نمی بندد از شدت شوت درنگ

نفسه

شست غنیمت دهنم پس دست برده مرا و راغ بشردم
 بر زمین برآمدیم و شلوار از سرین او تا خمال در کفندم با یکدیگر
 بمیانقه و غنچه دلال و سخنان با یک شمول شدیم نگاه
 رکمای اوست کشت و مرا شوت غالب آمد با ما
 او را بدوشش کز خم خرزه خود را بر جق لهور او دخیل نمودم
 بر زدم شلوار آن مهر روی و دیدم جفته از دل عشاق از رفتن
 مرا کین تنگ تر نبی اندروی فرودم کشت که باقیش
 گریه ات از خست گفت از بهر آن نبی در چپ آن صدای
 مار است شوده بدر آمد مارا در حالت شاد که در غار
 خشم نمود پاره بگفت و عده کشتند داد بر جت خواب

خود رجوع کردند و من هم بخاک خود برگشتم و حاصل چون صبح
شد قرار بر فرار خستیا نمودم و بار فضل کرده اند کسی از قون
سوال کرد که تحریک ثنوت با صحت جواب داد که
و با دست بازی کردن و صدای مجبور را شنیدن و
با غیغوب نوانودن و با صورت غیب صحبت کردن
و کسانی که اقدام بر این امور است می نمایند که یک ثنوت
خوب است گفت که شخصی تمولی بود و اسم او قون
در نهایت بچه بازو مارده را دوست میداشت پس
توسط شش بندی کیر آورده و شش بر ایاخته که جمع شجار
و شمار او از قبل مرکبات بود و هم آن با غیغ مشهور را غیغ

بازو

پور حال بود شیخ سرین و را دید که چون تل سترین بود
شیخ می لرزید و می چند نقش می نمود و شکامش نماه هر دو چشم
سرین او دوخته میگفت دوست دارم که دو کبک سرین
پساده لب هر کجا زیشان کی می مرا انجا طلب با سرین
پس کرد چون تل سترین با میانهای زار زار چون با صفت
پس چون گفتد و ز زاده بود شش گفت با جاع گفتد و زاری
برای تو یاد دهم این گفته خشم شد و چمن خود را بر زمین
گذاشت که با این چمن سرین تواند احوال نماید گفت یا
انیم که می خواهم بشنود و فرمودی نیست لیما می باشد که شش
جمله اندیده بود شش حیل تصور کرده و نقش گفت که او را

این پسر را من تصرف کردم ولی پسر بغیر از معاوضه و مبادله
 بجزئی دیگر رضاعی نشود من هم مبادله کردم ولی این پسر هنوز
 بعد بلوغ رسیده است نتواند دخول کند قرآن
 پسر مرد را بهمان باغچه برده و شیخ در کطرف پنهان شد
 با خود گفت آن چیزی که من جو زده ام و تخی اورا چشیده
 ام در بنده من است قرآن سر را بر زمین گذاشت
 و بجز پرت او رفته کار را در صورت داد چون نوبت ^{این} نماز
 رسید پسر را زخمی نشد قرآن این حالت را دید
 در عسر خود هرگز این شنبوده را نخورده بودم یک پسر
 دو نفر آمدند از آن تصرف نماید . کلا بیت

که چپه نفر دزد برای سرقت بخانه فرستاد و چپه خانها
 کشید چیزی در خانه بجز زن و مرد پسر و یک کوسند پیدا نبود
 لیس فی الدار غیره دیارشی از قبل با سس پست
 نیاوردند و خانه را خالی دیدند و از آمدن خود نام و نشان
 شد ما بهم دیگر شاوره کردند و در میان آنها یکی گفت که اگر
 سخن من را بشنویید اول مرد پسر را بقتول میاریم بعد بخند
 و بچ کرده کباب نموده تناول میکنیم و دزد را شربابی
 است میوشم یک شرب را پیش طرب مبلو و لب
 می پروازیم بعد بقول او متفق شدیم در آن صحن خاییم
 پدار می شود مرد حکایت را پان یکین زن بگوید

شنبه موی از دست با چربی آید صبر باید کرد و بپاشا
 باید داد و گرفت کو پسند نقل نیست کار یکدیگر با تو خواهد کرد
 تو محل خواهی شد و کنگوی ایشان را از دماغشند و این
 کار دست کشیده فرستد مرد احوال زن را ملاحظه کرد
 گفت از برای جماع کثیب بقتل تو مرخود رضا شدی پس
 بعد از آن پسر زن تمام دنیا بد کرد در بان
 اوقات لذت جماع زمان که حبسلی محفوظ با تو می شود
 معلوم باشد و مخفی نماید که دقیقه نشان این فن چنین
 بنظر آید و در آن اوقاتیکه بزبان سو مزاج و تقاضای جنس
 میشود در آن جنس دوی ایشان مافوق از جماع نیست یا

بدر

تهیه اصلاح بدن ایشان جماع کردن ارشاد بر تو هست
 که هر قدر جماع زیاد شود جسم ایشان دراز خواهد شد و در وقت
 جماع کردن از برای مرد هم لذت میدهد خصوصا در وقت
 رو دادن هم و هم با ایشان در بختن نمی را جذب میکند و
 تن ایشان سخت پدید میکند و اوقاتیکه تب عارض شود
 جماع اوقات از سایر اوقات او بهتر و لذت تر خواهد بود زیرا
 بر پس حرکت ثقیلین فرج که بهم دیگر ساینده میشود و سخت
 پدید میکند و سخت شده رطوبت را جذب کرده پاک
 میشود خصوصا هر قدر زیاد بول نماید بر پس طهارت نقاش
 کب میکند در بان پس و محبت طایفه نوان و زیاده

حفظ نماید بوی مردان در آنوقت که در نزد زنهای پسندیده
 و مدح می شود که با سخاوت و با شجاعت و احوال ایشان
 صادق باشد از سخن خود تخلف و تجاوز نکنند و در نزد
 و در نزد زنهای مزاج کرده و سخنانی لطیف و نکته های لطیف
 بگویند و عهد خود وفا کنند و در مقابل از ایشان نیاز
 و بخواهی ایشان تحمل باشد و با سبهای خود را با ملقه
 و پاک نگاهد و که در نظار ایشان ظرفیت و لطافت
 بدن باشند و در پیش زنهای شخص پس دار و بتبریز
 ریش دارند اگر از این قرار که مسطور شد زیاد یک
 بوی این طور شخاص می نمایند از جمله این زنهای

بوی

بوی مردان است که مردان باید شخاصیکه از دهن ایشان
 بوی بد استشام میشود و دوی اتمال بکنند که زلف بوی بد
 و هر چه زلف خودشان را بزنند و بویهای زیرین را بکشند
 و کلاه را زود عوض کنند و از بوی بد شتاب نمایند و با
 ظرفیت و زلف پوشند و نام عطر و رایح طیب اتمال
 بکنند البته این طور شخاصها طایفه زن طالب و بر
 میشوند گفت که یک زنی از دختر خود سوال نمود
 که این در چه وسیله محبت تو بشوهرت چیست جواب داد
 که صبر و رود و شوهرم از نظر که سنوز ثوب و جامه نهر
 از تنش نیاورده و در آن حکم نموده با من با شرف و شوق

جامع شد نظاره کرده دیدم که از بسکه جماع کرده و زک
مثل چار نمود کرده در آن شدت حرکت ذکر خود را
بر خیم و نکشت بر کونم و زبان بر دهنم نهاد و حقیقت جماعی
که لذت آن با غر غر خواهر رفت هنوز تعریف جماع تمام
نکرده بود که مادر و خرم صیحه کشید که در دردم را افزودی و شوت
مرا بخش آوردی ساکت باش که تیرسم شوت مرا
هوا که بکشد نفقت که از ملاطبت منم در عصر خود
این خمر حکیم روپل نام سوال نمود که شوت نوا این چه
نکین می باید شنیده ام که بعضها سخن میکنند شوت
اوساکن میشود بیان نماید حکیم فرمود بر سماع طاعتی که شوت

۲۴
روشن کرد کاسه پر از آب بروی آتش گذاشت آب بجوش
آمد و با جوی آب را بهم میرزد و جوش آب نکین نیاید بعد
قدری آب سردی بروی او ریخت بعد از جوش ساکت شد
حکیم گفت که شوات طایفه اناث حکم آب را دارند و آدم
که شوات زن در حرکت است آتشی با و وصل نشود و با مرد
ساکت نکیند ساکت نخواهد شد بعضها که با حق مدار میکنند
دستان برده و نیرنه محض رفع شوات سخن شنایند
پادشاه به طبع تحقق شد انعام و جهان زیاده و حق
فرمودند در میان جماع کردن با زنان و اوقات آنها
بجب تن معلوم میشود که جمله طلبا که بدقایق طب عارف

و در آستانه و طاهر عمل میکنند و خلق را از لذت جماع
 کردن نمی فرمایند و زعم آنها این است که مخصوص جماع
 به بدن انسان غایت ضرر رساند و مریض مسیما بدو
 پرت کند و لکن خلاف است در میان بعضی عقلا و نقلیه
 باطل میدانند و میگویند که شخاصیکه جماع را
 فوت میکنند صلا فوری جسم و جمال ایشان وارد نمی آید
 و بعضی تا که جماع میل و غریب تمام دارند و مداومت میکنند
 بعضی علت با ایشان عارض میشود در زمان قبل از اینها
 سفید شود و اصل این است که جماع کردن بر آن و شخاصیکه
 مریض و ناخوش دارند احوال ایشان را کم میکند و تقویت

در پناه هر کسی بجهت سال و لایق قد خود را بایستد
 بشرطیکه با آن زن که تعاریت میکند عقد تمام داشته باشد
 و مجبوره باشد زیرا قاعدت مجبوره خود با غیری فرق دارد
 اگر غیر باشد بوجودش صدمه میرساند از سی سال که تجاوز
 کرد بچهل رسید مزاج او معتدل میشود در راه سه دفعه جماع
 نماید از چهل سال که گذشت ثبوت که رسید بجهت فوت خود
 اگر مسرت و نشاط داشته باشد همراه دو دفعه با شربت
 با خیال کینه و فتنه از ثبوت به قضا رسید در مدت
 یکسال دو دفعه و یا سه دفعه تعاریت کینه اگر فوت
 و شهوت او بجهت سال خود زیاد باشد چهار و پنج دفعه قضا

کند عیب ندارد ببال نود که رسید جماع به چوبه مناسب
 نیست و از قاعده خارج است از قوانین قضا کسی دخترش را
 بشوهر داده و بضمیت میداد و میگفت ای دختر عزیز من تا اینکه
 شوهر تو نزدیک تواند و غم جماعت و با شرب ما بود
 باشد تو اظهار عشق و ناز بکار ببرد تا فریاد میل و محبت شوهر را
 تو خواهی که اگر از دست و پا از کمرت بگیرد بطرف خود کشد
 تسلیم شود و اظهار ثبات و میل نماید در آن وقت ناز غم خود را
 بخرج بدهد و فتنه که ایراد شوهرت را با شدت و صلابت
 دیدی شکست را با فتنه ببال تا اینکه از دست تو بگیرد و موضع
 معاد تو بسند نماید مثل فی ثمر با عجب و میل تمام میکند

۶۴
 او اقدام کن تا وقت ادخال غنمای شصت بگیرد محبت ببرد
 بگوید که شوهرت را بگیر و سرش را بکوبد و متضنا در روی
 باضا گرفته دقت ناکه نخست او را بجلقه کون او است
 آورده در صحن حرکت جماع نخست تو بردار و داخل شود و در وقت
 جبب تو بخوابد خود را بطرفی بکشد و در صحن حرکت دگر او
 بیرون آمد مثل قاتل که خود را مبری برساند با نظیر را بدست
 جبب دگر او را بگیرد و برود ادخال نماید و بکشد ای غریب
 روانم محض بخت و حظ خاطر تو جان خود را بر تو فدا ماسم
 و تحمل رنج و مشقت شدم تا بر این سوال کار در صورت
 داده و ذکرش را بیرون آورده خود را برایش را

گفته و شاربده پاک ناکر باز حرکت آمد بداند که چندی است
 بر مجامعت است این برای او رخا کردن و غیر کردن و اگر
 هرگاه بی حالت و بی میل مشاهده نمودی بگو برای پادشاهی
 و تخلفی روداد بر دنیا و دفعه بخرج خواهی کرد و خیالات را
 از خاطرش برون کن و بنای دست بازی نماند
 شوهرت را بر میل پادشاه و شہوت تمام که حاصل آید
 باز ذکرش را بر فرج زبانی تو بخواند چندی تو بر خبر بر روی زار
 او نشین فرج خود را مثل کلاه بر سر آرایش بند و ملاحظه کنی
 بکن بر تو که گفت عمل نما
 از دوران یک مقرر است
 که جوانی در آن پید ساله این لاف دوستی میرود و را بگوید

بگو

برین نقل نمود که من بن قایم از برکت پاره غوس رنجی نمود
 در خشت خواب مصری خوابا سینه و هر چه قدر من با او
 مقاربت نمودم که است خود را احوال نمایم او قریب یک ربع
 بلند می شد و در آنوقت برین لذت و شہوت عجیب بود
 گو یا با شکر و نازده ساله مجامعت نمودم و در زیرین خطیب
 میکرد و تماس نمودم و کلاه ناله میکرد و صدای از جبین
 بلند می شد و لذت حاصل نمودم که بغیر فری آید بعد از
 مدتی زنمای بغداد این نوع جماع را یاد گرفتند و لذت
 تفریح دل حاصل میکردند باز دوران یک مقرر است
 رویت میکنم در یک تاریخ دیدم او شاد سال تجاوز

زنی در طرف حجره قرآن راه میرفت و دعا میخواند آن زن
پیر کهنه نزد یک بیاض نواز جای بود چنان سخن کرد که کن
آن زن را صدا کرد و میخواست که بران تصدیق خواهم داد و بگو
کارهای خود شنول بودند و تا وقت آمدن آن پیر طرف حجره
که توب غروب انداختند و اصل حجره گشته برخواستند و رفتند
قرآن یک مرقوم بوسیده و فریاد عانو در آوازه های او
بر تپهای خیلی رفیعه تا بل شد و گفت ای قرآن یک
حافظ عربی الحمد زنی داد بود که آن زن حایض و عا
کشته بود و حافظ گفته بود ای عبد الحمد از برای تو خرمی
دادم که چشم زنا تا بحال ندیده است و عبد الحمد بوق

تمام دختر را بخلوب برده بجهت حاصل کردن کامل و بهیسا
زنا زن را که قبیلان فرجش اذخال نماید آگاه جمیع باها
خود را الوان دیده و با همه نجیب ذکر خود را از زبان خوش
پرون نیاورده تا سه دفعه در بیان فرج انزال واقع شد
و لذت جماع را ذکر کن کن ذوق فرج بخاری شود و مجابت
برضائی کون در زانها وصف نمی شود قرآن یک
رویت میکند که هر کس که میخواند اولاد و نکی باشد و از خواب
که بیدار میشود حس نزدیکی خواب رفع نشده باشد
بجای بکشد بلکه قدری صبر کند که قدری حرکت بدن
او نفس او پیدا شود پس از آن شنول جماع باشد و بگوید

جامع موضع او را باب سرد شود و غسل بر بنیت آنها
بدن او پاک و رشید شود و بعضیا گفته اند شریک از دوزخ
تجاوز کرده است با و مقاربت خوب نیست و پسر وی
حافظ نقل میکند که زمان شایسته شدن جامع ^{شده}
از سیزده سال است تا الا بیجده سال او غایب بود
دیگر است در عقد او از پانزده سال تا بیست سال
محمود غزنوی را شش این است ثالث کوزن و دختر
بکیر و ذکر میل و رغبت تمام دارند وقت نه میفهمند
زن که راوی دیگر است میگوید که دختر که باید با و عقد
کرد از شش سال تا نهارت روح از بدن وقت جامع

۷۷
است در عقد بعضیا در صین بازگشتن از شیر تا وقت وفات
او شیر پاشا میگوید که صاحب تجربه میداند که در نیاب
مهارتی نداریم ولی بنا بر ویت فربه او علان و رایت یک
که از صفت تو بچی کرمی مهارت دارد حاصل کدام بنا
بر این خستد فانت در صورت جامع کردن بدن بی
همان را با جسلوح می آورد و با نها صحت رو میدهد
بو اطمینان که شخص در صین غلبه عیش که آب بخورد موجب
حیات میشود و وصول نمی بایشان مایجات ایشان
خواهد شد در پان یس و محبت زنان که بو اطمینان
مردول نامه زیاده میشود معلوم باشد از ابتدا ایشان

علیه ائمه و ائمه شده در این حضرت نوح و حضرت ابراهیم
 علیه السلام از اولاد حضرت آدم دو فرقه بود و یک فرقه
 در طای و یکی در آو اوطین بودند حکمت خدای تعالی مقضی
 بر این بود فرقه که در طای ساکن بودند مردان پختگی
 رشت و بیچهره بودند و زنان ایشان بسیار صاحب جمال
 و مقبول بودند و فرقه که در آو اسکا داشتند مردان
 ایشان در نهایت جهالت و ملاحه بودند و زنان
 ایشان کریه نظر و نامقبول و بد رویت بر عکس آن فرقه بودند
 و صاحب جمالان این دو فرقه که با هم دیگر ملاقات میکردند
 حرب شریعت خودشان محبت و صل و عفو و محبت بی پای

میکردند و تمامی نمودند که کاشش میفرمود و احدی نمیدانست
 شیطان لعین از حالت پختگی اطلاع بهم رسانید و طلب
 آنها را فهمید و حیله زد و برجا برد که این دو فرقه را هم دیگر جمع
 آورد و بصورت جوان مقبول در آمد پیش شخص که در آو اسکا
 بودند و بر بسم خداوندی شنود شد بنای تو تک
 زدن را گذاشت هر کسی که صدای تو تک او را شنید
 حیران ماند و شگافه که در آن حوالی بودند یکی بر او جمع
 شدند و همه زنان و مردان این دو فرقه که جمع شدند بهم یک
 مخلوط گشته و محبت با یکدیگر در دل آن دو فرقه از طریقین
 پاکیزه شده بود و بگوشت آمد و شہوات نفسانیه ایشان نبرد

در این صورت حجاب ایشان از میان برداشته شد بنا
 کردند به یک حرف انداختن بعضی از فاحشه زنان ایشان
 چهار راز نمودند و دیدند آنها مطلب از آنها شد از آن
 در میان عاشق و معشوق واسطه کم نشد و آنها بصلحت میگرد
 سعی کردند بعضی عورات را در پشت زن دلاله و سبیل
 قرار دادند بعضی اشیاء از قبل جناس بر داشته به آنها
 بیکه بیا و اما راز من فوت شود بخانه کارخانه باین وسیله
 مصاحبت و مزاحمت انداخته سخنها و از محبت نقل کرده
 بعضی بیات و اشارت خانه آغاز نمودند بعد از چهار
 شمار پاره پاره و دیوار و تهنه فاشش بیرون آوردند و آنها
 سح

۲۹
 هم طبع فحاشه از راه بدی بردند و همراه آنها ستم نموده
 اگر سرکاری آورد وقت و وعده او را تعیین میکرد اگر
 سرکشی و ترسو نبود و آنها غیض و غضب میکردند چنین اوجی
 بوسید که آخرین من تو را امتحان میکردم و در نهایت
 کار نامت باید موشی را شوی کارهای که زننا دارد
 شیطان عاجز است باید از نشسته آنها غور را کنار کشد
 و گاه داشت ازین مقوله فحاشا باید همراه کرد
 در بیان حجت باینکه که متعلق جمیع است معلوم باشد
 که شوهر باینکه هر قدر میل محبت در حق زن داشته باشد
 زحمت آن متقابل شود و خود مجتهدش نیز است و معصوم

هر دو این است نمی نیکه در او عیب نیان جمع می شود و
 نمی باشد این است پس مایه های خود را و کسب می شود
 شوند و هر دو تانی انزال می شود در حجت می شود و نقص می شود
 و هر حجت بر تن نیان نمی آید چون چنین است اصفاف
 لازم است شوهر نیکه در صحن با شریعت و جماع تا انزال
 نشود تا مرغ و هو ده می شود ولی زن غایت لذت است
 سید و شوهر خود را زیاد محبت می رساند اما وقت با شریعت
 بر جماع لایق این است صحن دخول در خود بر مجرب و ضعیف
 بر عورت لذت میدهد بشناسد بان موضعها بگذارد
 و ببالد و تا وقت انزال مجرب پس ذکر خود را خارج کند

و شوب از طرفین سکوت بهم می رساند و دیگر بعضی خیالات می خند
 و دیگر لایق این است که مرد و زن بخودشان نیت پندارند
 تیر و قطع بایستند و در صحن جماع ابتدا محض دخول منظور
 ندارد بلکه صحبت نیکه تعلق جماع و کلمات شوق بکنند
 بگویند و از دیگر خشکی بگیرند و بعضی موضع را با یکدیگر بپوشد
 پس بنشیند و اگر کشاد داده و کجینه شایگانی را فتح
 و قدری از شوهر زن بیرون بیاورد و در میان دو باقی
 داخل شود و ذکر خود را از آنجا بچسباند و از بازوهای نیکه
 او را گرفته با خوشی کشد و شیوه را با یکدیگر برده و
 او را لذت کرده آنوقت متفارق می شود او با شدت

بوضع زیبای او راست کرده فی الفور دخول نماید اگر باین
 سوال کسب لذت بطور جماع در زمانها ضعیف نتواند کرد
 و بر مردان لازم است که بعضی مواضع زنان نگاه کنند
 مثلا از پس سرین و پستان با و ناف و تنین و ملاحظه کنند
 بلکه نظر کردن باین طرز جز باعث نقصان شهوت نمیشود
 بلکه منظور این باشد که ملاحظه دخول ذکر و در انفرج
 نماید در بیان مکالمه یکدیگر در شای جماعت با محبوبه ناشی
 و غیره را زیاده نشود او نیاز باید کردندی روایت
 میکند که چایکه بدون صحبت و تکلم باشد بان محبوبه خوب
 خفت و شرمساری خواهد شد زیرا انسان از حیوان باطن

۷۸
 طلق امتیاز دارد و بجهت مکالمه و محاوره و برنشش باید که برایش
 مرید لغت و محبت می شود و حالش بهر نامناسب است که درین
 جماع با محبوبه خود سکوت نماید و مهربانی کند و هر قدر
 متعلق بدفع حشمت اوست بزند که مونسش بداند و بپا
 و سرور باعث طراوت بشود و محبوبه خواهد شد خصوصا
 بعد از جماع غایت مرغوب و تمهای مناسب است که غایب
 صحبت نماید زیرا بعد از جماع سکوت ایجاب نمیشود
 از برای محبوبه بشود و برام شدن خود نامدوم و پشیمان میشود و غمی
 نماید که بر بعد از صحبت شدن متعاقب بقادر داده گاه با هم دیگر
 ملاحظه نمایند و عرض محبت میکنند با وجود انسان با کمال

و عقل موصوف است بیدار جماع و با قبل از جماع سکوت
 کند و ثابت باشد این طور حرکت لایق جوان مردان
 نیست در باب مخفات که بعضی نساب این بطور است
 است قوی شود آورده اند که دختر را بشوهر می دادند که
 سبک بود و فواید یک شب که من طاقت و کزنی آورم تا یک
 قرار و آنرا که در شب زفاف مادر دختر همراه بود و در
 داماد داشت که در وقت آنکه دختر را میبرد باشد بخوابد چون
 شب زفاف شد مادر قدری از او بفرج زیبای دختر کشید
 لذت و شهوت و دختر حرکت آمد گفت مادر قدری بیا
 بکن زیاد کرد و دختر گفت قدری دیگر را کن مادرش گفت

و

صین بود دیگر نیست شایسته گفت خدا بیا فرزند
 پدر مرا همیشه میگفت دست مادر بی غیر است بهر چه
 برکت میرد از آن روایت است که اگر که خنثی صم بهر تو از بریده
 و از شخصی موثق مرویست که آنکه که در کاه و سار است
 تمام داشت پرسید از آنجا که این صم و دست از برای
 جماع فضیلت بسیار است از آن روایت است که هر که دست
 نیک بود و حرارت عشق در او بود و در آن وقت که
 کرد اند و در آن لحاظ در آورد و در آن وقت که در آن
 در تابستان و خریف بسیار است و در آن وقت که در آن
 جماع مرا خبر ده که گفت جماع اند و در آن وقت که در آن

عشق غضب را فرو نشاند و قروح را سودمند می شد و لکن
 زینهار از جماع عجزگان که او را می ملکین است چنانکه گفته اند
 چهره نماند را هر کند و بکشد و بر سر بیجام عشق و چهره می شود زدن
 و با شکم بر جماعت کردن و با زن پر دراختیار و عجز نیست
 مهلت بعضی گفته اند که زینهار از کاهین عجز را که چهره پیش آید
 بجهاد داشته باشد طیب گفت بهترین جماع که است کثیر
 گفت جماع زن خورد سال و نیکو روی طبع قدما پستانی
 که اردو دمان بزرگ باشد که اوقات و صحت را بفرماند
 باشد که شاعر گفته چه غم کسی کو به کام دی دست آورد
 نفل و فرج می شبی از پستان دست آورد که بر بار

پستان شکست آورد از آن نازون تا بوقت بهارگی
 ناز و ابد کمی آب را طیب گفت مرا خبر ده از آنکه کدام وقت
 جماع نیکوست کز کثرت اگر شب باشد پس از طعام
 و اگر روز باشد پس از خوردن چاشت طیب گفت از بهترین
 راحین کدام است کز کثرت کل غنچه طیب گفت جای نبی
 کجا است کز کثرت در مدرکی است که همه را آب دهد
 و آب از صید شصت رک جمع کرده بر پیشه چوب بریزد نگاه
 خونی برنی گردد پس از آن حرارت مزاج آب غلیظ و سفید
 شود و راحیه او مانند راحیه شگوفه خضراست آوردند
 که پر زنی را پرسیدند که چگونه عشق داری و اینقدر و چو بات

که داری دکنه مع کن شغفت حاصل نماید آنکه عشق برین
داری پان ناکفت ای خضر عشق چه می شود گفتند
عشق کی است که مطلوب خود را از دور دید خوش آمدی
است در بهلوی خود نشاند و بر روی او نگاه کنند و گاه
روی او را بوسه دهد و همان بوسه فایده شود یکی دیگر آنکه محبوب
بیان دو ساق محبوبه بر دو آریان دو پاچه خود جانوری
در آورده مثال خطوم غیل و آنجا نوزاد بر فرج او خال نماید
و پس از شنیدن این کلمات هر زن آه پروردگار بگریزد
که بیست مرام من چنین است که بیان کردیم و من جو صلیت
داری را در من کن معاشرت و مجامعت بگردان هر چه خواهی

۷۶
منظور از کارش و تخریر این پنج بدیهه از ترکی عثمانیه و ترجمه فارسی
این است مطالعه کنندگان از عوام و خواص و اراعه و اد
مخطوط خاص شوند و این از روزند را در هر تمام در مطالعه و در
معاذ بنیاد ذکر العیش نصف العیش یا فرمایند و مطالعه و در
و شقایق و هفتامات و تفکرات و غیر کشیده و در تصنیف و تالیف
هر باب این با ناسمه تخیل با کران شده تا برای مطالعه
و مطالعه کنندگان بهر است بیشتر کرد و نظم فکر که این
نام بعنوان سید مشیر علیه السلام بیان رسید چون این اند
نامی بر آثار جامع و مخوی بر تمام و فعلال آن در
تسه ثلاث تالیف من الهجرت النبویه اتفاق شد

چپ خواش نواب سحاب والا شاهزاده ابوالقاسم
 میرزا محمدت خاصه سرکار بندگان حضرت اشرف
 احمد مجد والا غرضه و است شکسته که در احوال
 و خلاق او حدیث و نادر دوران در نجابت و صداقت
 از شمال و قران قمار و مصائب و در محاربت یگانه
 زمان و در حلت و زناقت سر آمد جهان و جهانان در صفای
 او کوشش و زبان هم و بکم است این نه خوف تو شکسته
 کشف هر آینه است سوده خلاق او شرحی در سیم موجب نظیر
 کلام خود را در شد در دار الهی بزرگ در ماه شعبان صورت
 انعام و نیرفت به اقل خلق است محمد ابن محمد علی تبریزی

در بیان شوق نژاد

از غلامی پرسیدند که عفت بر بدن کت مردی چه شغل کرد
 مرا در هیچ سالکی از دنیا در پیشم بر آورده بجای فرشته در آخری
 بود در سال من با آخر رسم از بی بودم از برای خوش بخت خود
 تا اینکه من دو از ده ساله شدم و شمرده ساله کردید در آخر من
 من شکسته بودم و شمرده بودم روزی من نزد شمرده شدم
 که در جای خلوت نشسته بودم که از کار بر آمده بود که مانند ستاره
 سید چیده و بوی غریب شک از وی می آمد پس با هم چای کردیم
 این من رست شد و هر که من را برین آمده و برین نشسته
 و بر روی من سینه نایب که حسن میگوشت را برین پیوسته

چون بیدار شد که است استاده بخت خود گرفت با طرقت
خوش میسایید را شوق بجنبید او را در خوشی کرم او سرزد
خود کردن می بیند و خوشی برین مایلید چند نگه برین شکار او را
پارو کرده جگرش فرو رفت در پرده کاشش با بدید چون این
دیدم مردن کرشمه دار و خمر خردی آمده بحالت شادیه که چهران
شد و بکارت فرو رفت پس از ساعتی بکار خمر قرار کرد و از راز ابر
خمر پوشید و داشت با من نیز لطف همراهی می کرد تا اینکه
دو ماه بر این بگذشت نگاه دار خمر در دریا حوان دلاک که سر در جز
را تشبیدی کا من کرد و مهر بر از مال خود بداد و خمر خرد او سرزد
ولی با منم نهاندر از رجال دشر کا می نبود و در فرجام آردن خمر خرد

شساب میگردد آرزوی مرا غافل کرده بگرفت دست مردی براه
بریزند چون نکاحم عروسی شد مرابان خجرو خواجه بر سر کرده با او خبر دادند
بر وقت خجربخانه بدو آمدی و با یکدیگر در حق من نیز با او بر خرم و کار داد و
پوشند داشته نکاح شرب قاف خون کبوتر را بجای کجارت نمودند
در یکای بخار اندلک از او بگوس و کما بر هر منده شد من از آنجی
و شوهر مرد من بمصاحب ماندم شخصی نقل میکرد که در
مستوفی داشت اندر او برخاسته بغزم حمام فرستاد و با او
او برگرد چون اگر ما بهیرون آمده از شک و کلب خود را معطر
ساخته و بشوق ان کل خیار است بوده زید است کجا رود و
بهر دست در آمده و اما که بهیروزی بیدار شد که در دست نمیشد

داشت و دست دیگر رفته چیده داشت مسکوبت چون مرا دید
 ای فرزند خط خواندن می توانی یا نه گفتم بی پس رفته بمن داد این را
 بخوان من رفته بگویم و خواندم مضمون این بود که این کتاب است
 از زاده نبوی حجاب چون بخوانی در ششید و حال گشته
 و مراد عاقلست که خداوند از زاده ترا بر دین سان که اندوه من
 پنداری پس رفته گرفت دو کلامی رفته بگشت و دست مرا بر
 داد گشت اینجاست اینجاست می پند شوی بخوانم در قدم بمن
 بر این خانیانی که اگر مضمون کتاب را بدین سان که تو گفتی
 با بیان بگویم سخن مرا با بگویند با بگویند این رفته بگشت
 گفت ای فرزند این را از نزد پدر من آورده اند که در سالت

سفر رفته خبر ما را رسانیده و ما از او فرمودیم بگویم اکنون این کتاب
 از او ما رسیده و او را خواهر است شب روز از پدر او گریه است
 اگر بگویم بر او دست زنده و شدت است سخن بگویند و خودت
 سیدانی ما شکان چشم بر او موطن دارد هیچ سخن با بگویند
 تر خواندن این کتاب من را بخواند از انحراف چشمش رسیده و از خود
 ترا ثواب حاصل شود پس من دعوت عجز را اجابت کردم
 انگاه عجز از پیش من بر او در خانه عالی رسیده و عجز را گفتند
 انگاه و جثری با نشا طرب میاید و شکر از آواز چیده بود و قیامی
 بودین نمایان کرده بود و ساقی بلورین را با خلیفه های این
 مرصع زینت داده بود و اینها بر زده با ساعدین سخن میگویند

دل در دین نظاره گمان همیز و بکوش کردن که شاره لوله
 و عیدی از کوچه قریب و دین محفل با کینای که انما در سرت
 با غنچه و لال می آمد با در خانه برسید مراد بر زبان فصاحت
 شریک است ایما در این است از بهر خواندن کتاب آورد و غور
 گفت اری من هست پس ماموری دست در آورده کتاب
 من و دهر دستانه از در درون بردم که با نزدیک شوم دست
 گرفته خود را در میان خواندیم و بخار شل برق چنده در خانه آورد
 اثر قسره نظر مرا نگار گرفت در برین انداخت و برین دست
 و شکم مرا چهل میکوفت و بیشتر پس از آن از نیم برداشت
 و چنان شکم در انجوش گرفت که فوی ممکن نبود پس از آن مرا

بگذارم چنان کنم نه مرا باشی و نه او را پس با یک بزرده در تن
 از کینگان حاضر شدند مرا برین انداختند و بر شکم من نشاندند
 بختان پای مرا بگرفتند و مرا چندان بزد که از خویش برقم خود
 بر جسته امی در آتش گذاشت و پیش آمده است مردی مرا
 برید پس جای بریده با من سر گشته داغ کرد که خوش بایست
 گفت اکنون بنزد اکس برو که ترا بر خود مشوق قرار داده است
 و از یک یک شب در پیش من نانی مضایقه میکرد
 مردی از زو که در مقامت عمر کبار شب قدر ادب و اتفاقا
 سخی از شبها نظر کرد دید که در پای آسمان باز است و نشان
 بر زمین می آیند و همه چهر سجده قاده در حال زن خویش را پدیدار

کرد با کفایت ای فلان خدا تعالی شب قدر این نبود و می
 گفت که اگر شب قدر را به پنجم سه دعا کنم که هر سه شجاعت شود بگویند
 با تو شورت کنم که چه در خواست کنم زن گفت دعا کن که اگر
 تو بزرگ شود این مرد عاقل و در حال ابرش چون شاکر کند
 راست و بزرگ شد شستن بیوشت مزبور بهتر است که باریان
 جمیع کند زن از او بگریخت مرگفت اکنون چه باید کرد که توار
 شهرت خویش مرا باین آلوده بشی زن گفت من میخواهم که باین
 سان دراز و بزرگ شود دعا کن که از این بلیت خلاص شوی
 آنگاه مرد سر باسمان برداشت گفت خداوند امر از این بلیت
 را کن این محنت از من دور گردان سنوز دعای او با انجام

درست

رسید و بود که ابرش بالیده شد و بسج هر چه جای نما چون
 زن این حالت دید گفت مرا بتو حاجتی نمائند که تو نیز چون من
 شوی مرگفت این زن همان کاره از رای شوم و ندید
 اضطراب تو دیداده من از خدا تعالی سه دعوت دهم قصد
 من این بود که با این سه دعوت مرا دعای دنیا و آخرت
 برسم از شومی تو دور نمای من بخت مرا یک دعا پیش
 نمائند و مرگفت دعا کن که خدا تعالی ترا بهای بخشیند
 کرد اندکگاه مرد و عاقل و بختی که پیش از آن شب داشت
 بگرفت سببی خطوطی و کنت ثوابا
 فبانا ظرافه فله دعای

باب قواعد مجامعت

بهترین کیفیات مجامعت است که زن بر روی فرش نرم
بجوابد و مرد بر بالای او باشد و بوده باشد سر زن بقدر
اکنان پائین آونی بجهه بالا و بدترین کیفیات بلند شدن
و سواری او است بزرگ مرد و شاید که این کیفیت باعث
جرح است ذکر شده نشود و نهی حبس بشود و فتح ذکر بهم
برسد همچنین جماع استاده بدترین نکال است زیرا
که باعث نزول است برودک و همچنین است مجامعت
در حال خجابت زیرا که موجب غفیفی است که آب منی
به سواری پروان می آید و همچنین جماع در حال نشستن بکمر

انواع مجامعت پنج کیفیت بر یکدیگر و اول بر قضا
دوم خوابیدن زن و مرد و جنب سوم مجامعت بجا
در حال نشستن چهارم مجامعت ایشان در حال ایستادن
پنجم آنکه زن عجم و کعبه بر مرد و در آن خود دوست
او بر سینه او بوده باشد اما بر قضا خوابیدن است نخست
اول آنکه زن بر قضا بجوابد و مرد را نهانی خود را در نهانی
را نهانی او بگذارد و با او موقوفه کند و کسی این شیوه را
و بعضی آنرا خاص نام نهاده اند سوم آنکه زن بر قضا
بجوابد و مرد و پای خود را بر چتر می گذارد که مرد را بخورد
چهارم آنکه مرد دست خود را بر نهانی زن بگذارد
و اما او مجامعت کند چهارم آنکه زن بر مرد و پای خود را

بکشد و بگوید که ای مرد و مرد باو محاسنت کند چهارم
 آنکه زن بر قضا بخوابد و پایی خود را بر سینه مرد بگذارد و در
 ستمای خود را بگردن مرد بیندازد و بگوید تمام مرد را بخوابد
 تا آنکه زانوی زن بپای او برسد و ذکر مرد در فرج او باشد ششم
 آنکه زن بر قضا بخوابد و پایی خود را در آن بکشد و مرد بران
 او بنشیند و پایی زن بلند باشد ششم آنکه زن بر قضا بخوابد و قدم
 خود را بر بالای ران مرد بگذارد و مرد کردن زن را بگوید و بخوابد
 ششم آنکه زن بر قضا بخوابد و مرد نیز بر قضا بخوابد و هر دو نهایی زن
 بالای رانهای مرد باشد و با نیال جاع کند و اما هر چه بدین
 برپای پس بر نه نخست اول آنکه زن بر پهلوی رست و مرد

در مقابل او بر پهلوی چپ بخوابد پس مرد ران خود را بر سینه او
 بگذارد و دوم آنکه زن بر پهلوی بخوابد و مرد رانهای خود را بر کفش
 او بگذارد تا سوم آنکه مرد و جانب رست او بنشیند از پشت سر او
 اندکی ران او را بلند کند و اما محاسنت در حال نشستن پس بدو
 و چه است اول آنکه مرد در وسط رانهای زن بنشیند پس زنا
 بشاند و هر دو دست بخوابد و دوم آنکه زن با من بنشیند و
 جاع استیاده بر نه نخست اول آنکه مرد کف پای رست
 او را بکشد و بر پایی چپ بگذارد و فرج را بدست و آنکه دوم
 آنکه زن هر دو دست را در قفای مرد گذارد پس پایی خود را
 بر دست مرد بگذارد و بلند بنشیند و دست مرد را در سینه باشد سوم

آنکه مرد مرد و دوست خود را با پنهانی زن بگذارد و دوست
 دیگر بگردن زن قرار دهد و زن نزد دوست در کردن مرد
 کند و مرد و دوست خود را محکم بگردن مرد قرار دهد پس مرد
 زن را از زمین بلند کند و از برای هر یک از این کیفیات
 نصیبت که با نموسم و در کتاب باوند کور است گویند چه
 سوزن پنهان و در بر او بلند باشد برای جماعت بهتر
 در رسیدن ذکر تقیر رحم او بیشتر است جالبیوس گوید
 جماعت در روز نذر و خوب تر است از جماعت در شب
 زیرا که بدن گرم و مزاج صاف است و زن هر چه راه میبرد
 و حب و آید میکند فرج او بکرت ساید پس حرارتی در آن
 بهم میرسد لهذا منی را پنهان می آورد و فصل در اموری

چند

چند که هرگاه مردانها را غلط کند شهوت او حرکت میکند
 کی برنگی و دوران در زن و غنبدی ساق او و فریبی آن
 و لطافت قدیم او با نرمی گوشت آن و انار پستانهای او
 و مارکی که او در درازی کردن او و آنا زن هرگاه ذکر را بآید
 بر چند فرج او منقطع میشود و هرگاه از زیر خشت جماعت کند
 منافع حاصل است میشود و گاه ذکر بحیم او برسد شهوت او
 بچش میآید و هرگاه آن را بدست بگیرد لمبای فرج او
 و آید و از میان جسم او اصحاب باه که غش اند تدریس
 جماعت رود و وجه است کی طلق با علای بدن و دیگری
 با فضل اما آنچه متعلق است با علا معاشه است و بوسیدن

و کین و کین و شمار چشم و آنچه متعلق است با سافلین
 و فعل کردن کشت است بفرج و دس که تن با طراف فرج
 و ناف و سبب نیدن کفل و بالای را نهما کله انداول
 بار که زن بری با او جماعت کن بلکه ساقی ما او نیا کرد
 و او را بوس و بوکن و در فعل گیر و سزاوار است که زن شو
 باشد و چهر خوش بود و مانند مل و نیک و سزاوار است
 از برای ایشان که چون از جماع فارغ شوند با هم مصافحت
 کنند و بعد گیر و بوسند و یکدیگر را شک و بیل گیرند و جسم
 بهم گیر و تن نمایند و زنت و کمر و فرج را بدست بگیرند
 بجهت اینکه این افعال باعث طای و ایثار شهوت است
 و گمان کرده اند که بگویند در حال جماعت حرکت و تنای

۲۴
 و او که بعد از فرج سستی با و روی نیند به بلکه خوشحالی میشود
 و متعش میگردد و بال خود را بر زمین میکشد و سینه خود را بلند نماید
 و طریف منوخته خود میسرد و مادام خود زمین را مسح میکند صمیمی گوید
 لذت زن بوسه است که زن زبان خود را بدین مرکز کند
 که از حرارت زبان او زبان مرد گرم شود پس آب و دمن زن
 و حرارت آن بگر مرد با این سرد و بلکه بفرج زن نیز اثر میکند
 پس شبق و شهوت ایشان زیاد میشود و فعل جماعت قوی
 میگردد و آب و رنگ و حسن زن زیاد میشود و بعضی گفته اند
 که بجزارت و آب دمن در معد و جمع میشود و باعث زیادتی
 شهوت خواهد بود از قبل زیاد شدن زرع هرگاه آب بان

برسد و شاید که هر طوبت و حرارت مذکور و فرج نشان تاثیر کند
 بندی کوی تناسل مرد برسد و غمت دراز و میان و کوتاه پس
 دراز بقدر عرض دوازده گشت است و میان بقدر نه گشت
 و کوتاه بقدر شش گشت است لیکن بعضی از دوازده پشتر و ده
 بعضی از شش گشت کمتر است گفته اند که شانه زنیکه بر جلع
 حریص و از آن بسیار لذت می برد و نیست که هر وقت بدن
 او را لمس کنی حرارتی در آن بیابی و من او سرخ و گوشت بسیار
 او صلب باشد هرگاه دست بگسل او بگذاری صلابت و سلا
 در آن بیابی پس کسیکه با خفیات باشد فرج او تنگ خواهد
 بود و دو وقت و من زن نشانه او سعی فرج و تنگی آن نکات
 سگی نیست عسی بر زنی گفت چرا شوهر نیکو گفت که میترسم

از بخت

که خنثیا جز در امردی بسم و از جمله خواش من بر
 نیاید گفت خواش تو چیست گفت دگر میجویم و من
 کشاده و برپا بسیار غلیظ و عروق ظاهر آن کرم باطن
 آن خنک طویل القامه که پراکنده گام زباجستن شد و در وقت
 خوابیدن که جسم آن پر و نزدیک با شیان پره زنی بود پس
 گفت ای دختر اگر میدانم که این صفت در بهت بهم میرسد
 هر آنکه بکلیه نه من ندارد بصیت میگردم و در کتاب است
 که نوعی از جاع را خاتم حاجا گویند و گفت آن نیست که در با
 بریزد بر زن بگذارد و مرد بر سینه زن نشیند که پشت او
 مقابل روی زن بوده باشد پس زن مرد را اهاهم

بای خود را برود دست بگیرد و بقوت تمام طرف خود بکشد
تا آنکه پاهای او مرد را فریاد گیرد و مرد در میان پای او باشد پس
مرد در حال دخول کبند و در زن دخیل باشد بانین عمر
مسکویه شخصی در بصره بحال منی قسم خورده بود که با زن خود هیچ
در کند چون بهوش آمد از غم پر سید غصه کشت من هر شب
باین کیفیت مجامعت میکنم برود زن را بر سر چهار دست و پا و
دارد قدری آفتاب و من بر سر زکریا را و بد بر او دخل کن
پس پروان پا و رود و بفرج او فرو برد و پروان پا و بد بر او کن
و همچنین با ارال تو شود و بجماع در است و من زهیه افشوی
فارغ نشده بود که لعاب دهن او از ثبوت جاری شد

طفل بسیار گریه میکرد و میزد پا در با و محسوسه بانی میکرد و
موشش نمید شخصه سدل مطالبه گفت ساکت بشو و آقا با ما در
تو غلام کار میکنم ما گفت این طفل بومده و همه را میگویم
تا آنکه چشم خود نه پند پس مرد در خوست و هر دو پای بجا
زن بلند کرد طفل چهاره شاد به نیال ساکت شد چون
فارغ شد زن بر او گفت ترا خد بخرای خبر ده که مرا اگر چه
طفل خاص کردی صین تمامس را دارم که چون خانه تو نزدیک
است هر وقت که این طفل گریه میکند بانی و او را خوش
کنی پس هر وقت هوای وصال مرد بر سر زن میاید طفل بی
چاره را اذیت میکرد و بگریه میانخت پس مرد او را از او رمی
شد میاید و دستی بدل زن میرسانید و طفل را ساکت میکرد

مردی زنی را خطبه کرده بود زن باو گفت چند شرط با تو میکنم
هزار هشتاد و نه میخوام و هر روز طلاق قدر نفقه میخوام و طلاق
نوع از ثیاب میخوام هر کفایت قبول میکنم و لیکن مرا عیبیست
که با تو میگویم قوت باه من بسیار و در کثرت مجامعت بی
چشمیایم زن گفت ای کینه اهل محله را حاضر کن که عقد میکنند
بدستی که بنزد عیب را از من بپند و خبر را از شر جدایی سازد یعنی
اینرا عیب می دهند و حال آنکه مطلب اصلی این است مردی
بجای نه بر زنی داخل شد عجزه باو گفت چه خبر داری مرد
خلفه مرسوم مرا کیال جامع با پر زان قرار داده است
عجزه گفت سمعاً و طاعتاً پس و مشر عجزه کرد و گفت کنایه
ما نزد خلیفه صیت عجزه را با این فیض مخصوص داشته است

از آن

سره زن بر پاهای مرد گفت میخوامی خون گریکن یا اشک
ما را قدرت بخالفت خلیفه نیست مردی گفت زنی
منی یا قسم که طاقت ذکر مرا داشته باشد تا آنکه زنی یا قسم
پس اندک اندک باو فرو میبرد تا تمام فرو کرد پس گفت که
اذن میدی بیرون باو رم گفت کمی بر دخت فرماشته
بود چون خوبست پروا کند بدخت گفت خود را نگاه دار
دخت گفت من انشتن تو خبر دار شدم تا پروا تو چه رسد
مردی عاشق زنی شده بود شبی بوجال او رسیده او
عتاب میکرد و چهار شتاقی نمیداد زن گفت این سخنان را
بگذار که وقت آنها فوت نمیشود و زیر جامه مرا در پهلوی
من بگذار پسری و خبر را او استگاری کرده بود و چون مهر

همه را خیال داشت همیشه خود را استایش غنود و بزرگ داشت
می نهادن گفت اگر در حسن و زانی حضرت یوسف باشی
و بنود باشد تا تو دگری در از صاحب عروق که داخل شود
بغضب و هرون بیاید است نیشام ترا اگر شیطان خیال
نیکم ترا که میون زنی را کشد که ام مرو ز تو بهتر است کف
نیز ام مرا که میدام که جماعت اول را است و دوم دست
و سوم ثقات و سیکه چهار بار بکشد پس من بصدای او بوم
بیک سسد در مقام این کتاب در که حیدر را مکتوب کرد
شخصی سیاح بود طراف و کناف عالم را بیکت و حیدر و کر
رمان را جمع میکرد که تا بی تالیف نمود آن را حیدر انعام
نهاد و در بعضی از سفرهای اقبال سسد و بخانه میماند

زنی صاحب جمال برخاست که طعامی برای او ترتیب داد
مرد کتاب خورد، اسپرون آورد و مطالعه آن مشغول شد زن
باو گفت این کتاب چیست مرد گفت چهلای زنان باجمع
کرده ام پس زن ساکت شد و بطبخ مشغول گردید بعد از صرف
طعام زن برخاست و خجسته فاضل پوشید و خود را زیارت
بیاید و بهیولای مرد نشست و بانواع دربارانی و تخیج و دلالت او را
فریفته گردانید مرد خویش وصال نمود زن او را از صید
او دفع الوقت مکرر همچنان شوخی و بکوس و بازی شناسان
داشتند که ناگاه شوهر زن از بار آمده در درگاه پدید زن
باضطراب تمام خود را از زیر دست مرد پرون آورد و گفت
چگونگی که شوهر من آمد و البته ما را میکشد اگر کنه‌ای داری بگو پس



مرد عجز میزدند که چه باید کرد زن او را در میان صندوق
گذاشت و در آنرا قفل کرد و کلید را در ابرویشت من شوهر او را
بیا مردن او را استقبال نمود بر سر درختش نشاند و در پهلوی
او نشست و شوقی باو میکرد باو میگفت مرا بکای غریبت
مرا گفت بگو زن گفت امروز مردی سیاح بخانه ما آمده است
و کتابی از حیلهای زنهای جمع نموده با او گفتم که حیل زنهای شمرده
نمیشود و جوینستم که صدق سخن خود را باو ظاهر کنم از در شوقی
و در باباتی با او در آمد من طلب وصال از من زده و عمل میکرد
تا آنکه توامدی پس او را در صندوق گذاشتم و در آنرا قفل
کرده ام کلید آنجا خیر است پس مردی در میان صندوق بود و یک
شد که از ترس برید و شوهر زن در خفت شد شدت تمام

کلید را بدست او داد و در وقت دادن فریاد کرد که مرا بیا بدست
ترا فرموش منی و عقد خجانی که زن و مرد با هم بسته بودند
زن غالب آمد پس مرد کلید را از دست خدیخت گرفت و بختی
که در غضب پاوری که در جفا بر من غالب بشوی و من را
از من بگیری پس از ترس پروان رفت زن صندوق را و او را
مزد سحاره را بر زن آورد و باو گفت نیدانم این حیل را کتاب
خود نوشته بودی یا نه مرد کتاب را پاره پاره کرده
از شهر پروان رفت تمام شد این کتاب نفی و ثبوتیه
در شانزدهم ماه شعبان بعظم هزار و سیصد و سی و سه
من الهجرة النبویه علیه صلوات الله من ید الاقل لبا دله

۲۲۲

50

